

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين



مقامی



درین مقامی
مطابق نقشه نوکشی

مطابق نقشه نوکشی

مطابق نقشه نوکشی

Title _____

Author _____

Accession No. _____

Call No. 209-107-1

[illegible]

که عبارت کلام ظهیری با وده تاریخ اوست قلیل فراغت دست داد امید از خوانندگان بالضاف
 است که این را از شرح اساتذہ نینکاشته بل و شمایه لی لضافتی این مامور معذور پنداشته
 هر جا که خلل و زلل در یابند بچشم اصلاح ملاحظه فرموده رفع مفسده آن نمایند و من الله التوفیق
 و الاستعانة از انجا که اکثر مقدمات این خطبه بزرگتر علیحد احتیاج میداشتند و در ضمن شرح
 احتیاجات آن خالی از تشویش ذهنی نمی نمود لهذا بر سه مقدمه فرو گذار شده **مقدمه اول**
 در ذکر احوال مصنف و موجب تالیف خطبه کتاب نورس و غیره مقدمه دوم در بیان
 نعمات موسبقی مقدمه سوم در ایراد برخی از صنایع و بدایع نظم و نشره پاره از تراکیب
 در مضمون بندی متاخرین که استطلاع بران موجب بصیرت لطافت معانی و صناعت کلامی را
المقدمه الاولی فی ذکر احوال المصنف صاحب مراتب الخیال نمی آرد که نورالدین ظهیری
 اصلش از خطبه تر شیرست که در نواحی سیر و اربعه واقع شده و بعد از تکمیل فنون و تحصیل علوم
 بطریق ساحت از راه دریای بلک دکن افتاده ابراهیم عادل شاه تخت نشین بجای پور
 عاشق شده در مدح وی نظم و نشر بکلف تمام نوشت خباثت ملازم و استعارات بل اخراجات
 وی زبان زواری باب دانش است و سلطان ابراهیم نیز بکفن عبارت وی فریفته شده و در
 انعامات فاخره گردانید چنانچه در خطبه کلاز ابراهیم مصنف اشعاری بآن نموده سلطان عادل شاه
 مدت العروی را با خود میداشت خطبه کتاب نورس که در علم هندی تصنیف کرده سلطان
 مذکور است او نوشته دستگاه سخن را بجائی رسانیده است که الان خیال بدان روزگار همه
 معتقد اویند **نقل است** که روزی در مجلس شیخ ناصر علی سرهندی که در خیال نبوی دعوی
 ارجندی میداشت مذکور شعرای سلف بیان آمده بود گفت بر روزین بتری از ظهیری نایده
 شخصی گفت چرا اینچنین میفرمایید کی از قدما شیخ نظامی گنجویست که سخن او بفهم ظهیری هم نرسیده باشد
 ناصر علی گرم شده گفت بلکه ظهیری آن سخن را قابل فهمیدن ندانسته باشد اما با اعتقاد مولف
 این اوراق اگر بالفرض و التقدر بر این حرت راست هم بوده باشد بزبان آوردن خالی اند

عبارت کلام ظهیری با وده تاریخ اوست قلیل فراغت دست داد امید از خوانندگان بالضاف
 است که این را از شرح اساتذہ نینکاشته بل و شمایه لی لضافتی این مامور معذور پنداشته
 هر جا که خلل و زلل در یابند بچشم اصلاح ملاحظه فرموده رفع مفسده آن نمایند و من الله التوفیق
 و الاستعانة از انجا که اکثر مقدمات این خطبه بزرگتر علیحد احتیاج میداشتند و در ضمن شرح
 احتیاجات آن خالی از تشویش ذهنی نمی نمود لهذا بر سه مقدمه فرو گذار شده **مقدمه اول**
 در ذکر احوال مصنف و موجب تالیف خطبه کتاب نورس و غیره مقدمه دوم در بیان
 نعمات موسبقی مقدمه سوم در ایراد برخی از صنایع و بدایع نظم و نشره پاره از تراکیب
 در مضمون بندی متاخرین که استطلاع بران موجب بصیرت لطافت معانی و صناعت کلامی را
المقدمه الاولی فی ذکر احوال المصنف صاحب مراتب الخیال نمی آرد که نورالدین ظهیری
 اصلش از خطبه تر شیرست که در نواحی سیر و اربعه واقع شده و بعد از تکمیل فنون و تحصیل علوم
 بطریق ساحت از راه دریای بلک دکن افتاده ابراهیم عادل شاه تخت نشین بجای پور
 عاشق شده در مدح وی نظم و نشر بکلف تمام نوشت خباثت ملازم و استعارات بل اخراجات
 وی زبان زواری باب دانش است و سلطان ابراهیم نیز بکفن عبارت وی فریفته شده و در
 انعامات فاخره گردانید چنانچه در خطبه کلاز ابراهیم مصنف اشعاری بآن نموده سلطان عادل شاه
 مدت العروی را با خود میداشت خطبه کتاب نورس که در علم هندی تصنیف کرده سلطان
 مذکور است او نوشته دستگاه سخن را بجائی رسانیده است که الان خیال بدان روزگار همه
 معتقد اویند **نقل است** که روزی در مجلس شیخ ناصر علی سرهندی که در خیال نبوی دعوی
 ارجندی میداشت مذکور شعرای سلف بیان آمده بود گفت بر روزین بتری از ظهیری نایده
 شخصی گفت چرا اینچنین میفرمایید کی از قدما شیخ نظامی گنجویست که سخن او بفهم ظهیری هم نرسیده باشد
 ناصر علی گرم شده گفت بلکه ظهیری آن سخن را قابل فهمیدن ندانسته باشد اما با اعتقاد مولف
 این اوراق اگر بالفرض و التقدر بر این حرت راست هم بوده باشد بزبان آوردن خالی اند

رعایت سخن است و الای نیازی آن برگزیده درگاه بی نیاز ظاهر است مدحی فتاب نفی
عیب خفاش طبعی است نه اثبات هنر صاحب بصیرتی اگر توفیر نخب در وعده ای بن عبدین محامد
ویده با کمال بجوهر خاک آن درگاه ویر تر بهم رسیده و در طر فی نتوان لبست هی خسران زبان ناله
این در و نفس آه این ملال کراست تبصرو آئیده اند ما سفت گذشته جانی برده شود و حال غم
جرم خود بدیل تصمیم در اثبات مجال تاخیر است اراده نبرد و باز و شوق سوزان گویند چنانچه بجزیرت بر پا

ساز غنیمت با فتح
میان رسیدن در بیچ و بزم
و بهشتین نقصان را می آید
همه روزها بدیده که وقت
دیرین عروس باد و نهنگ
امام سبب شسته
منفی از کز افتوق ماه
فرشته منبری روشنی بر سر
بر نیل تجلیست و خطی که
معرفت یاد شد در امیر
جیب با نفع معنی بیان
پیش از صبحگاه دعا از بیم

شب دوم غمگانه در صحرا دوازده
خون کند ۱۲ است و حشی بیای
که شکستن دل ابا عاشق شده
دل ایام زنده
دل امیدوار دم بغی اضطراب
۱۴ ۱۵ ۱۶

کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است

کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است

کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است

تحت ظهور می بجد دهن دولت گرفت | باز و اقبال را از ورکشیدن و هم
 سبب اینکه این قطره بی آب و دره بتیاب جوشن ریاد و چرخ آفتاب منیرند نظر ازفت و اثر تر
 منظر الطاف الهی مورد اعطاف بادشاهی حضرت افادت و افاضت نپا و حقایق و معارف و
 ملک الشعرا جامع معقول و منقول حادی فروع و اصول مقرب حضرت الخاقانیه المحاطب بشیخ
 ابوالفیض فیضی مظهر العالی است که طبعه طور افاضتش چراغ دانش روشنست و بر شمع سحاب
 افادتش ریاض خرم و ضرین شکر نعمت بر تپیش بر زنده داسه سخن پروردگار آن اجب و حق
 کلام صلاح کلام کرکش بر دیباچه کلام عدیم السهو ان ذم و ثابت کاتب شیه خاتمه خاتمه هر روز از دیدن تحت
 سخن شسته و بیاد دهن نامه گوهر مروی از چهره قدر بر هر رفته شاهین لفظ مغنی شکاران بال تقویت
 آیتار شسمیرغ و نور و نکته نگین کلامان و رضای تحسین انصافش طلاوس خرام بهر اسف بصیرش
 بر کلام ناقص عیاران و ربوبه گذار و بنیادی تمیزش پاسه معانی کوته خردان بقدر کلام الفاظ دراز
 و زبان کلام اسطی نراوش نکته با همه یونانی و در مجلس موزر باندایش خراسانیان همه هندوستانی
 از لطافت و طوبت کلام مخبر فطاش خواندن جوهر نصارت و شنیدن بحر طراوت بر آورده شر

چون نظم شریادی شبه نظمی چون کوب مرصعه شمرده قطعه آشته از رتبه نهار آسمان پالیه شان سخن			
آفتابی کردی زار میش	ما بتاوشد کتانی سخن	شد از خامه شکسته نویر	مومیایی بر استخوان سخن
گل زخم از دل هفت و	چون و غنچه در کمان سخن	بجز طوفان بحر عطره	چون در جام استخوان سخن
بنجه و قشش چوگر و دبد	بگشتن و در میان سخن	نست طبع نکته در اوش	بر سر پاسبان داستان سخن
کار بر پایه سخن خیرش	بیر شکیه کاروان سخن	توان ظلم بر توانی کرد	چند اعدا تهران سخن
لفظ بیلونه و زود از	هر جابض با پاسبان سخن	دیوان حقایق بنیانش عالمیست مستحون از	
دلائل قدرت انبوی و جهان نیست مملو از شواهد سخن آفرین سرمدی در بوستان بزم اجساد شده گل نازک در بر و میدان رزم اعدا نیزه زخم جگر در قد کشیدن از عقاقیر سرخ مواعظ کلام غنلت محو لذت آگاهی بباد ناز یانه نصاح تو سن خردن نقش گرم جولان خوش راه			

حکایت در دو داغ پهنه خیزد شعله را در نخلان شور جنون همه هنگامه گیر و زنجیر خا از لطافت کلام
 حروف از یورولو نهادی از اضمات الفاظ معانی اطراز و الانهادی یا تنگ زری کلمات
 مجال وقت موشگانان محال از گران قیمتی عبارات مغز لالی ناسفته در گرد و انفصال یک شک است
 در گریبان لیسین ارم و طبل و دبیه مشطیات برگوشه بام دیر و حرم بلاغت پرده پوش چشما سیمانی
 فصاحت خمخانه نوش نشاء قلاطونی پنجه فکر ساد و امان بهمت عیسی ریشة نو غور ز زمین با کرفار و
 کاشته خائمه فقر کتاپ پیش طاق غنا و نقد نفیس گمان دینه گنجینه یقین فهمیدن فکر با سه دور
 چون زبان بسخن نزدیک و عقد های راز مبهم دست خوش توضیح تقریر جنب و سنی بیان نوافشا
 تار کیت از سیاه کمان نشین بود شقایق رنگ در هم شکسته سبیل آه و لاله رشک بر یکدگر غلطیده جلوه
 نازکی پرده در طبع سمن بویان غازه رنگینی بگونه آتشخویان مکی تشبیه اشارات بهمانت شونی
 نواخته کرشمه تصرف حلاوت چاشنی گیر شیرینی ادا و حال رفاص نه قال شور غزل کجوان شوق
 ز در قصیده تعویذ باز و ذوق عبتارک الله ازین دستگاه فضل و کمال صبح شام این عازن زب کو
 اورا دست که هر چند زود تر بنظاره آن مجمع البحرین علم و معرفت تیرگی جمل غفلت دو و ساحل گران خط
 محرومی نشود و زبان شکو و تفرقه بشکر حصول مرتبه جمع الجمع بزخوش باله شعر اجابت که حکمش و ابرو دعا
 بحکم تو محکوم باد این دعا را تا پستی ملاحت ملال اطباب نموده بعد رستم استعداد خود مصدع اوقات
 برگزیده ساعات میشد اما گواهی دل بر وسعت خلق عظیم خاتمه جرات را بحروف آوژ تا در نیجا
 اوب خموشی بچشم سخن لب گزید ظلال فصلال اقبال لال لایزال با قصیده در مدح محمد یوسف
 حکیم که بسا مقدمات علم طبی تقریب حسن طلب اظهار حقیقت حال دارن مندرج است تا قار
 از قوائین آن علم کما یضغی واقف نباشد از مطالعش متلذذ و نگردد و قصیده

نموش چون م از غیب میکنند	که لب بند ز مدح اجله حکما	میخ عصر شفا خضر ادا و ادا
سکه خیر طایق غریز مصرفت	از خیر طایق اشارت است یا اسم پاک	مژده از غریز مصرفت
علیه الصلوة والسلام که اسم حکیم مرکب است	ازین هر دو	ز هر کرم نهادی که در کس

این نگارند زری
 بسکون نون و کان
 فارسی و طبل و دبیه
 چاشنی و ابرو خدایت
 شرح شش و سینه و مخالف
 خواندند عی با کت خاچه
 قول با بیه سیمانی
 قدس در سجده بجان با غظم
 شانی در سجده
 جمع در و با کس کار و دانی
 دیار از خوانندگی و جبران
 خطاب ده ازین
 سینه با بیه بیماری
 عیله بیه بیماری
 جمع بیه بیماری
 کده اند و مقام
 مندرج است تا قار
 می یار

کلمات و جملات

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در بجای ستفوق نخت بد کافور
 که مستحیل شود غم بمر صنف
 کجاست مسهل قیو نیای جود که
 طلا و نقره پای پیکر کنند طلا
 و مسمنات درم و زخملات این
 که بیخ درد و غم و تخم حسرت
 پرمزورده ام نخت چون و بد بنا
 که موش خانه مار میبرد عصا
 آفرین و مرقم لقمه های غم بگلو
 پیرا که یافته خوش خوش صرع سقیا

چسان کجابه دل آورم عروس را جا
نیافت ما و ده احتیاج بضع هنوز
و بلغم لزج خلط ممسکه اعضا
اسیر صدمه مضمت گریخته علیل
زرقا بضات قسم و زمرطبات بکا
تقصیر وین احتیاج را چه علاج
در آستانه روزی نریند حیرت با
بذبح تلخی صفرا و جمع چاره سخت
ز زمانه تا نهند هر سر ته زرقا
بضع من بنگر ص من کین اگر

درین غزل ز حی نافت لیست بخت
 مگر آفت هوا و دگر گشته خود را
 چه کرده اند درین شهر فرقه شاعر
 قرار معنی شاعر چه داده اند کایا
 برات خوشدلی این شکسته باقی چند
 بر بدل گنج میوه حق گزاری ما
 اگر در صله و گوهرش ناسمجند
 همیشه فیض گدازے ز عالم با
 خرابانده از کس نیم سیرم
 چه برگزاف تقدم بجهت صدق
 خموشیم چنانیست که اگر روز
 که هم درازی از دلبستگی هم
 گرفته کینه ز جام و دگر بدل و تر
 قصه از نعت بر فرق شمشیر را
 با بهنام قدر و ز عیش بدست
 خدا جمیع محبان تو خصوص مرا
 سجده و انگی بود مناسبین
 دست برین نکند شعله و انگیزی
 و نغ از جلالت قدر بر انگیزته و
 نسا با همه این دو پاک را
 شراب شفق در خم شام از دست

رسید جان بلیم از یوست سودا
 پسر نزلت خاطر اگر گرفت
 که هست قایل شان با عرض تا
 نشسته بر سر خوان بلا فعیانند
 نوشت خاتم تقدیر بر پر عنقا
 برا عرض من از پسر است از
 نداده اند شهن حق شاعران گدا
 بمدح گرچه چو عصیم بصیرت داد
 مر شکای روان نیاز شاخدا
 زد در انیمه مهر و عصارین جور
 نهد ستیزه ام نگشت لب عوا
 فلک فریب امر و زاده است
 ندارد انیمه از ارتقا بلست
 همیشه تا شگفت در ریاض طبع بشر
 ز غصه بادیه همچو منبل سودا
 اشعار شرم ترا زده خود کرده بدین فتم
 کرد پیری مدانیک نمیدان فتم
 رباعی از شرم بوس طرب فداست
 کاه شد روز با شب فداست
 تر یاده طارم تا ک را

مقامت مرضی از این دینار است
بچند بیت و گریست و گریست
خراب ک و تیر اکابر مصم
کشد در چهل آند کی ز جام ضیا
کسے نکر در یان در رعایت شاع
چو کاخ مدح نیام کسے کنند بنا
از ان لقب شد و این قوم گدازد
عبث نمی نهیم آئینه بر کف اعی
فصیح اهل زمان بحسب املی دارد
نیز عطا حقیقت نه گناه و فدا
زمانه بافته بهر لباس من قصه
که پوش و خورش است عده فردا
خواهر کی بیا تو رخت نکرت من
نرا قضای قصا زرد و خیزی صغرا
ز که من من مغلطه نگردد ارد
پنه در گوش نهادم شنیدنی فخر
نجد امیکد از خاک جگر و حنکان
بارت و ان مانه چپ افتاده است
از ساقی نامه دوست شنوی
که خورشید صورت حام از دست

گویند این مطلع ساقی نامزد قطع جوابها افتاده است و هیچکس نا حال

۱۰
 این بدین خوانند شک
 و راسته لا هواری ۱۱
 است ریاضت ساعران لکها
 نیست چه ایشان نبل
 جواهری میکنند بیارود
 ۱۲
 عموم بر اینند
 است که شوار و انبوی از
 عالم قدس باشند بر این طبع
 این بی کمالی است و حق
 سان بن جایت المص ۱۳
 باجم العین ۱۴
 ۱۵
 این نطفه جنگ و بملکت
 کین و تعدی و قتل ۱۶
 ۱۷
 کسان و حرم ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مقابلش نرسانده صاحب کلمات الشعراء آورده که ملاطوبتی شیرازی در نظم و نثر بسیار داشت و در قیام
که بنام نظام الملک گفته از سخنوری او گویند که پیش نظام شاه در احمد نگر فرستاد شاه با وجود آشنائی سخن
یک خبر فیل پوزنقد و جنس صله با فرستاد ظهوری در قهوه خانه شسته تباه می کشید زرا اندگان قضا و صول
خواستند قلم برداشت و بر پرچه کاغذی نکاشت تسلیم کردند تسلیم کردم یکچند زوجه کتابت قوت
هم میرساند کتاب و ضمه الصفا لے آخره صد کرت نوشته فروخت خریدار افلاس از وطن برآمده
رفته رفته بدکن فاده بود بوسیله حکیم محمد یوسف چنانکه نوشته آمد پایتخت اعلی رسید تقرب سلطان حاصل نمود
بدامادی ملک الشعراء پایتخت بادشاهی ملک قی شرف اختصاص یافت شاه کتاب نورس که بقانون علم موسیقی
وزربان هندی تصنیف نموده و اکثر مقدمات از امر کرده که بفارسی و آوزند خطبه آفر با اتفاق دستخط
هم نوشته اند و وجه تسمیه کتاب مدوح بنورس اگر چه در آخر خطبه مصنف بیان نموده لیکن تبصره
کما فیغنی صورت و ضوح نیافت انشاء الله تعالی در مقدمه ثانی که بیان مباحی اغانی بزبان فارسی
و تحقیقات لغات مقرر اهل فارس است در ضمن احوال حکما که هند که استخراج موسیقی نموده اند
باین خواهر یافت المقدمة الثانیة فی میانی الاغانی چون مالمی موسی علیه السلام شد که عصا خود
بر سنگ نزن موسی علیه السلام عصاب رنگ زد و دوازده چشمه جاری شد و از هر چشمه آب تنبی میخیزد
نداشد که یا موسی قی یغواے موسی این آهنگها را نگاهدار و باین مناسبت این علم را موسیقی نام نهادند
که دوازده مقام دارد و بقول فخر رازی علیه الرحمة ابتداے موسیقی از حکیم فیثاغورث تلمیذ حضرت
سایمان علیه السلام شده چنانچه در حدیقه الوار آورده که حکیم مذکور بشود در رویا صدوقه معاینه نمود که شخصی میگویی
فر و ابر لب یابرو علمی تو کشوف خواهد شد فیثاغورث علی الصباح بر لب یافت و ساجد بطلب مقصد
ما معلوم حرف نمود آسجانی رسید که آهنگران اینهار از کوره بر آورده بطرقه میگویند و صد ازیر ویم از
هر جانب بلند شد بود حکیم در آنجا بقرینه نشست و اراد اضربات مطرقه استنباط آهنگ موسیقی نموده
قصید مشتمل بر مواعد و اصلاح ترتیب اده در مجلس نبی اسرائیل باهنگ و فریب بخواند مستمعان را حال
تغییر گشت و جمیع کثیر تصرف لغات ملائکه از خود رفته پیش از پیش غیب گردیدند بعد از آن حکماے دیگر

[illegible]

بر آنکه کلام را به آفرینش
روح با شمع آتش از پیشانی کرده
پیشانی خود را در دایره
آتش بیکم کلام را
در آنجا که روح را
را یکت را کند شد است

بیستی بوسیلت بلند می خیزد و از هر چهار نغمه حاصل شود چهارم کوشت نصیر اول و فتح ثانی و آن از
 بیستی حجاز و بلندی نو خیزد و از نغمه حاصل شود پنجم ماده و آن از بیستی کوچک بلندی عراق خیزد و از پنج
 نغمه حاصل شود ششم شنار و آن از بیستی بزرگ بلندی رهاوی خیزد و از شش نغمه حاصل شود
 باید دانست که گوشه چهل و شصت است از جمله آنچه برین نحیف تحقیق پیوسته در اینجا ثبت نمایم
 شکوک فیه بود بزرگ داده اول بهار شام دوم غریب سوم سوار چهارم غمز و پنجم بیات ترک ششم
 سرور از هفتم بسته نگار هشتم بیات گردانیه نهم نهادندک دهم صفایاز دهم لبر و از دهم
 اوج کمال سیر و دهم نگار چهارم و هم وصال پانزدهم شهری شانزدهم عیشیان هفتم غزال هجدهم
 عشرت انگیز نوزدهم بحر کمال بیستم اصلی بیست و یکم اعتدال بیست و دوم گلستان بیست و سوم
 تیز کبیر بیست و چهارم حیرت بیست و پنجم جالی بیست و ششم روح انزاس بیست و هفتم
 حیرت بیست و هشتم مقدمه بیست و نهم معنوی سی ام پهلوی فائده در بیان اصول و مجرر
 که بهندی آنرا مال گویند باید دانست که بحسب قرار داد اخانی عجم هفده اصل است
 و آنرا بحر و دائره نیز گویند اول مخمس دوم بحر ترک ضرب و آنرا ترکی میزنند سوم بحر و یک
 چهارم بحر و در پنجم بحر ثقیل ششم بحر خفیف هفتم بحر چار ضرب هشتم بحر در نشان نهم بحر مائین دهم
 بحر ضرب الفتح یازدهم بحر فاخه دوازدهم بحر خیر سیزدهم بحر نیم ثقیل چهاردهم بحر افر پانزدهم
 بحر اصد شانزدهم بحر مل هفدهم بحر نرج بد آنکه لغات را بر طبق روز با سه سال سی صد
 و شصت مقرر نموده اند لا مانع از دیاده من الامتن لاجات و صاحب مرات انخیال و در
 که نزد حکما می هند در ایجاد و ابتداء آن اختلاف بسیار است تا بحدی که در قدم و حدوث آن
 نیز اختلاف کرده اند جمیع اصل آنرا از نا هید متفرع ساخته ابدی از لی گویند و این دایت نزدیک
 بشاره سلطان المشایخ که فرمود کلام حق را در روز میثاق با پنگ پور بی شنیدم و از نیست
 که بسیار است از موسیقی انا هند و مبالغه و بطان بسر حد خلود و اسرار شافیه سراسر گویند
 و فرقه دیگر بر حدوث آن قائل بوده از قسم اند که توسط مکانات صورت پذیر است میثاق

لا بد که در شنار
 فی دوزخ یقین از بلند شدن
 ای نیست که ام با نذر
 ریاضی آن مقام را به
 صد و شصت از آن
 بود که از سر بیان دهد
 بالکسر بیان دهد
 است که او را
 مقدار ظهیری
 شصت و شصت
 بحر با نغمه
 و این نام خاص
 نغمه است

و این طایفه نیز اخلافت گرویده کیش نو هزاره کس که فراز است شهر مشهور نسبت کنند
 و این قول ضروری بطلانست چه کیش را آنچه مشهورست پیش از پندار که دود که و غیث و ان شباب
 زمان شیر و نشان را بدان می فریفت بخاطر بود و آن آن همد شهرت تمام دار و اما آنچه بیشتر از این
 و کن بران اتفاق دارند است که مادی و سر حلقه و یوان آفاق بود و جمیع دیوان طاعت بلکه طاعت
 و پرستش و لازم می شود از آنجا که می دوی بر می که با هر دیو پنج تن از آنها مقرر بودند و مخصوص
 و هر یکی در وقت خاص از اوقات شبانه روزی باشکست معین پرستش او میکردند ام راگ و راگنی
 بر آسانی بهان جماعت مقرر گردید اوقات خواندن نیز بهمان دستور قرار یافت و باقی از این
 و و سه راگ و راگنی یا شش راگنی بهر سید و آنرا چهار جا گویند چهار جا از حساب شمار فروست حکم کرده
 و ارد که از ترکیب انواع لغات تکلم توان نمود و آن میزش و ترکیب تصرفات حضرت است
 و بعضی گویند که تعداد چهار جا موجب استادان کن چهل و نه هزار است چنانچه شیخ عالم در رساله
 خود که موسوم باد و نعل ساخته بتفصیل ذکر نموده و بطرز این جماعت هفت مرتبه از هفت
 سر گویند در نوع بشر هیچ احدی از متقدمین و متاخرین زیاده از سه سر نخواهد داشت و باقی چهار سر جا
 دیوانست و درین هفت سر مقام است که آنرا گرام گویند اما در انتقال از دیوان بانسان و در
 و امیت طایفه گویند که در ایام پیشین یوان از بانسان مواجبه اختلاف بوده و نایکان کن علم را در آن
 هنگام از آنها گرفته اند و این قول مطابقست بر وایت موزحان که گفته اند گپورث و در مقام
 پس با دیوان محاربات صعب بود و بسیاری از آنها قتل رسیدند از آن هنگام دیوان متوهم گردید
 بجهال و درشت افتادند و از نظر انسان مستور گشتند و زعم کردند و هر آنکه دیوان همیشه از آدمی مستور بود
 احیاناً با حاد الناس ظاهر میشدند لیکن ملک کن نسبت بملکهای دیگر دیوان است آنها را زبردست
 و جاد و حاضر نموده علم موسیقی تعلیم میگرفتند و مدت ها می دید و عهد های بعید لغات بهمان
 دیوان که آنرا سنسکرت گویند و در مدح مادی و لطفش که کنیش نام داشت به شاعر دیگر دیوان
 ساخته به نیت پرستش میخواندند چه در محابد و چه در مجالس اهل دول همین رسم بودند و آنرا

۱۰ نام سرخیا
 ۱۱ نام باجه
 ۱۲ نام بای مخلوط
 ۱۳ نام بای
 ۱۴ انلفظ
 ۱۵ هفت
 ۱۶ هفت
 ۱۷ هفت
 ۱۸ هفت
 ۱۹ هفت
 ۲۰ هفت
 ۲۱ هفت
 ۲۲ هفت
 ۲۳ هفت
 ۲۴ هفت
 ۲۵ هفت
 ۲۶ هفت
 ۲۷ هفت
 ۲۸ هفت
 ۲۹ هفت
 ۳۰ هفت
 ۳۱ هفت
 ۳۲ هفت
 ۳۳ هفت
 ۳۴ هفت
 ۳۵ هفت
 ۳۶ هفت
 ۳۷ هفت
 ۳۸ هفت
 ۳۹ هفت
 ۴۰ هفت
 ۴۱ هفت
 ۴۲ هفت
 ۴۳ هفت
 ۴۴ هفت
 ۴۵ هفت
 ۴۶ هفت
 ۴۷ هفت
 ۴۸ هفت
 ۴۹ هفت
 ۵۰ هفت
 ۵۱ هفت
 ۵۲ هفت
 ۵۳ هفت
 ۵۴ هفت
 ۵۵ هفت
 ۵۶ هفت
 ۵۷ هفت
 ۵۸ هفت
 ۵۹ هفت
 ۶۰ هفت
 ۶۱ هفت
 ۶۲ هفت
 ۶۳ هفت
 ۶۴ هفت
 ۶۵ هفت
 ۶۶ هفت
 ۶۷ هفت
 ۶۸ هفت
 ۶۹ هفت
 ۷۰ هفت
 ۷۱ هفت
 ۷۲ هفت
 ۷۳ هفت
 ۷۴ هفت
 ۷۵ هفت
 ۷۶ هفت
 ۷۷ هفت
 ۷۸ هفت
 ۷۹ هفت
 ۸۰ هفت
 ۸۱ هفت
 ۸۲ هفت
 ۸۳ هفت
 ۸۴ هفت
 ۸۵ هفت
 ۸۶ هفت
 ۸۷ هفت
 ۸۸ هفت
 ۸۹ هفت
 ۹۰ هفت
 ۹۱ هفت
 ۹۲ هفت
 ۹۳ هفت
 ۹۴ هفت
 ۹۵ هفت
 ۹۶ هفت
 ۹۷ هفت
 ۹۸ هفت
 ۹۹ هفت
 ۱۰۰ هفت

لیست سنگیت می‌کشد تا آنکه راجه مان فرمانروا و شهر و جن یک شهر شلمبراج را می‌ناید و نایکان
یعنی مرد و زن نیربان گویا رتالیف کرده در بجزین آگ بسته بخوبی نایک بخشود که سر آمد آن و در کار و
بخواند نایک آنرا نه پسندید و در اندیشه و در و از آن فاد پس از سلسله راجه پسید که چون صنعتی تازه
از من بوقوع آمده است نایک او محل حسین فرین انیمه اندیشه چاره و در او نایک سر بر و در گفت
چه باست تحسین و آفرینست علم ما را که از فرنهای بسیار بر روی کار بود و از رواج انداختی چه با انیمه
که موسیقی را بر دلهاست چون بسر گذشت مرد و زن آمیخته کرده و در عبارت صریح انیمه داشوین
طریق دشوار را کیست که رغبت نباید و نیز آگاه باش که گناهی از تو صادر شده که عبادات را بلند
بدل ساختی و حکایت شوق و عاشقی بر این معنی لبامردم تن پرست باشند که از بر مجاز فرو آورده از
عافل مانند و انیمه سزای فساد با عظیم گرد و دو معصیت های بزرگ زایل عالم صادر شود و از عبادت
بازماند راجه محل گردید و لیکن آن دهر می چون نربانها افتاده بود شهرت یافت اکثری در تبعی و
در هر یک با ساخته نرگامه عیش و نشاط گرم نمودند تا آنکه پس از چند ماه نایکان نیز بجز آن علایج نرید
تبصانیت و دهر بدشتغال نمودند چنانچه تا امروز مشهورست و معروف بعد از مدتی دیگر سلطان
شرقی تخت نشین جو پور و دهر در آگ که شلمبر بر چهار مصرع میشد تخفیف داده بود مصرع مقرر نمود
و در اینک نیز تصرفی ساخته ز گمین تر کرده بخیا و جنگه سمی گردانید و لیکن گفتگو و مجاز صریح
تر نموده چنانچه تا میل کنند تا از تعلقات نباشد خلاصه مضمونش بجانب حقیقت تواند بود و بر این
گردش او را تقصیری صنعتی تازه گردید نایک گویا که در علم سنگیت مهارت عظیم داشت از دکن بجانب
دار السلطنت هند متوجه شده گویند هزار و نهصد و یالی نشین با و بود و بهر شهر که میرسد حاکم آنجا از نف
و جنس هر چه داشتی پیشکش ساخته تا آنکه در شهر دلی بلا زمت سلطان تغلق رسید و نزد علم
بر جمیع موسیقی دانان پایه تخت چیره دستی نمود سلطان از نیمه نرجمید و با این خسر علیا الرحمة در میان
آورد و چنانچه مشهورست شبی خواجه را در زیر تخت پنهان ساخت نایک گویا سنگیت بخواند و خوا
کمال فرست قانون آنرا بخاطر داشته تغییر الفاظ نموده قولها را زمین بر و کار آورد و آنرا قول

مقدمات حقوقی
اصل از حد و نام و قاعده
تقدیم و تأخر شایسته در علم
طلب از مصنفات بود علی
سبنا و نویسی از نظر سیر
بنفادویان دارا و دوا این
مست و قوانین
جمع ۱۲ اس

ازین سبب گویند و در ابتدا آن کی از احوال شلخ و غیره مثل الاکل شوما خلا الله باطل درج
 نموده است روز دیگر حضرت در مجلس سلطان چند قول بخشنه نایک بخواند نایک تمیز شده گفت اگر چه
 یقین میرانم که این در دست لیکن بطریق دزدی نموده که مرا برومی دست نیست از آن نگارم
 قول شریافت نایک بقدرت کامله آتی معترف شده متوجه وطن گردید و سلطان را فرودان
 بوسه انعام فرموده است شمه از بیان موسیقی حالا وجه تسمیه کتاب نورس که تصنیف عادل شای
 تخت نشین بیجا پورست بیان مینمایم چون دریافتی که اصل نعمات هند از دانا یان کنست و شتر
 اسامی آنها در زبان الفاظ سنسکرت و اهل آن یار واقع شده بدانکه لفظ نورس مرکب است
 از دو کلمه یکیه نو که ترجمه نه است و دیگر رس که بسته نمی مستعمل میشود یکیه آنکه اتفاق به دیگر در شهری
 و مکانی دوستی پیدا شود یا فیما بین نو کرد و آقا صاحب بوده باشد از اهرم رس گویند دوم تعارف
 را که روز اول بوده است بر طبق آن در عالم ایجاد ظهور پذیرفته نیز رس خوانند چنانچه در میان بادشا
 اکبر و راجه بیر بر قول ایشان بود سوم آنکه از دیدن باغ و باغچه و غیر آن شوق تماشا در دل پیدا
 شود خواه از قسم مرد باشد خواه زن آنرا نیز رس گویند الحاصل این لفظ بمعنی لذت و کیفیت
 برداشتن است بهر قسم که باشد و مورد آن مختصر برینه حالت یافته اند و تصانیف ایشان در هر دو است
 و غیره مثل برتست اول سنگار رس کبر سین ممله و سکون نون و کاف عجمی و الف و راسه ممله
 یعنی آراستگی و زیب و زینت زن و خوشی و محبت مرد و زن باشد و آن بر دو قسم است یکی بیوگ
 بیله و موحده و مسموم و او ساکنه مجهول که کنایه از هجر و مفارقت است دوم سنجوگ
 بسین ممله مفتوح و نون ساکنه و جیم مضموم و او ساکنه که عبارت از موصلست و هم با نفس رس
 بهاسه هوز و الف و نون و سین ممله یعنی استهزا و فریب دادن یکدیگر از در و غزل و کرشمه و عشوه و غیره
 سوم کر نارس بکاف تازی مفتوح و راسه ممله مضموم و نون مفتوح بکاف رسیده معنی
 افزونی غم که احتمال هلاکت دارد و فرق در میان بیوگ رس و کر نارس همین است که در آن
 امید موصلست و درین بیم هلاکت باشد چهارم رو و رس براسه مفتوح و همزه مضموم و ال ممله

۱۴
 این قول بسیار
 ازین سبب گویند
 و در ابتدا آن
 کی از احوال شلخ
 و غیره مثل الاکل
 شوما خلا الله
 باطل درج
 نموده است
 روز دیگر حضرت
 در مجلس سلطان
 چند قول بخشنه
 نایک بخواند
 نایک تمیز شده
 گفت اگر چه
 یقین میرانم
 که این در دست
 لیکن بطریق
 دزدی نموده
 که مرا برومی
 دست نیست
 از آن نگارم
 قول شریافت
 نایک بقدرت
 کامله آتی
 معترف شده
 متوجه وطن
 گردید و سلطان
 را فرودان
 بوسه انعام
 فرموده است
 شمه از بیان
 موسیقی حالا
 وجه تسمیه
 کتاب نورس
 که تصنیف
 عادل شای
 تخت نشین
 بیجا پورست
 بیان مینمایم
 چون دریافتی
 که اصل نعمات
 هند از دانا
 یان کنست و
 شتر
 اسامی آنها
 در زبان
 الفاظ سنسکرت
 و اهل آن
 یار واقع
 شده بدانکه
 لفظ نورس
 مرکب است
 از دو کلمه
 یکیه نو که
 ترجمه نه
 است و دیگر
 رس که بسته
 نمی مستعمل
 میشود یکیه
 آنکه اتفاق
 به دیگر در
 شهری
 و مکانی
 دوستی پیدا
 شود یا فیما
 بین نو کرد
 و آقا صاحب
 بوده باشد
 از اهرم رس
 گویند دوم
 تعارف
 را که روز
 اول بوده
 است بر طبق
 آن در عالم
 ایجاد ظهور
 پذیرفته
 نیز رس
 خوانند
 چنانچه در
 میان بادشا
 اکبر و راجه
 بیر بر قول
 ایشان بود
 سوم آنکه
 از دیدن باغ
 و باغچه و
 غیر آن شوق
 تماشا در
 دل پیدا
 شود خواه
 از قسم مرد
 باشد خواه
 زن آنرا
 نیز رس
 گویند
 الحاصل این
 لفظ بمعنی
 لذت و
 کیفیت
 برداشتن
 است بهر
 قسم که
 باشد و
 مورد آن
 مختصر
 برینه
 حالت
 یافته
 اند و
 تصانیف
 ایشان
 در هر دو
 است و
 غیره
 مثل
 برتست
 اول
 سنگار
 رس
 کبر
 سین
 ممله
 و سکون
 نون و کاف
 عجمی و الف
 و راسه
 ممله
 یعنی
 آراستگی
 و زیب و
 زینت زن
 و خوشی
 و محبت
 مرد و زن
 باشد و آن
 بر دو
 قسم
 است
 یکی
 بیوگ
 بیله و
 موحده و
 مسموم و
 او ساکنه
 مجهول که
 کنایه از
 هجر و
 مفارقت
 است
 دوم
 سنجوگ
 بسین
 ممله
 مفتوح و
 نون ساکنه
 و جیم
 مضموم و
 او ساکنه
 که عبارت
 از موصلست
 و هم با
 نفس رس
 بهاسه
 هوز و الف
 و نون و
 سین
 ممله
 یعنی
 استهزا و
 فریب
 دادن
 یکدیگر
 از در و
 غزل و
 کرشمه و
 عشوه و
 غیره
 سوم
 کر نارس
 بکاف
 تازی
 مفتوح و
 راسه
 ممله
 مضموم و
 نون
 مفتوح
 بکاف
 رسیده
 معنی
 افزونی
 غم که
 احتمال
 هلاکت
 دارد و
 فرق در
 میان
 بیوگ
 رس و
 کر نارس
 همین
 است که
 در آن
 امید
 موصلست
 و درین
 بیم
 هلاکت
 باشد
 چهارم
 رو و رس
 براسه
 مفتوح و
 همزه
 مضموم و
 ال ممله
 ۱۵
 این قول بسیار
 ازین سبب گویند
 و در ابتدا آن
 کی از احوال شلخ
 و غیره مثل الاکل
 شوما خلا الله
 باطل درج
 نموده است
 روز دیگر حضرت
 در مجلس سلطان
 چند قول بخشنه
 نایک بخواند
 نایک تمیز شده
 گفت اگر چه
 یقین میرانم
 که این در دست
 لیکن بطریق
 دزدی نموده
 که مرا برومی
 دست نیست
 از آن نگارم
 قول شریافت
 نایک بقدرت
 کامله آتی
 معترف شده
 متوجه وطن
 گردید و سلطان
 را فرودان
 بوسه انعام
 فرموده است
 شمه از بیان
 موسیقی حالا
 وجه تسمیه
 کتاب نورس
 که تصنیف
 عادل شای
 تخت نشین
 بیجا پورست
 بیان مینمایم
 چون دریافتی
 که اصل نعمات
 هند از دانا
 یان کنست و
 شتر
 اسامی آنها
 در زبان
 الفاظ سنسکرت
 و اهل آن
 یار واقع
 شده بدانکه
 لفظ نورس
 مرکب است
 از دو کلمه
 یکیه نو که
 ترجمه نه
 است و دیگر
 رس که بسته
 نمی مستعمل
 میشود یکیه
 آنکه اتفاق
 به دیگر در
 شهری
 و مکانی
 دوستی پیدا
 شود یا فیما
 بین نو کرد
 و آقا صاحب
 بوده باشد
 از اهرم رس
 گویند دوم
 تعارف
 را که روز
 اول بوده
 است بر طبق
 آن در عالم
 ایجاد ظهور
 پذیرفته
 نیز رس
 خوانند
 چنانچه در
 میان بادشا
 اکبر و راجه
 بیر بر قول
 ایشان بود
 سوم آنکه
 از دیدن باغ
 و باغچه و
 غیر آن شوق
 تماشا در
 دل پیدا
 شود خواه
 از قسم مرد
 باشد خواه
 زن آنرا
 نیز رس
 گویند
 الحاصل این
 لفظ بمعنی
 لذت و
 کیفیت
 برداشتن
 است بهر
 قسم که
 باشد و
 مورد آن
 مختصر
 برینه
 حالت
 یافته
 اند و
 تصانیف
 ایشان
 در هر دو
 است و
 غیره
 مثل
 برتست
 اول
 سنگار
 رس
 کبر
 سین
 ممله
 و سکون
 نون و کاف
 عجمی و الف
 و راسه
 ممله
 یعنی
 آراستگی
 و زیب و
 زینت زن
 و خوشی
 و محبت
 مرد و زن
 باشد و آن
 بر دو
 قسم
 است
 یکی
 بیوگ
 بیله و
 موحده و
 مسموم و
 او ساکنه
 مجهول که
 کنایه از
 هجر و
 مفارقت
 است
 دوم
 سنجوگ
 بسین
 ممله
 مفتوح و
 نون ساکنه
 و جیم
 مضموم و
 او ساکنه
 که عبارت
 از موصلست
 و هم با
 نفس رس
 بهاسه
 هوز و الف
 و نون و
 سین
 ممله
 یعنی
 استهزا و
 فریب
 دادن
 یکدیگر
 از در و
 غزل و
 کرشمه و
 عشوه و
 غیره
 سوم
 کر نارس
 بکاف
 تازی
 مفتوح و
 راسه
 ممله
 مضموم و
 نون
 مفتوح
 بکاف
 رسیده
 معنی
 افزونی
 غم که
 احتمال
 هلاکت
 دارد و
 فرق در
 میان
 بیوگ
 رس و
 کر نارس
 همین
 است که
 در آن
 امید
 موصلست
 و درین
 بیم
 هلاکت
 باشد
 چهارم
 رو و رس
 براسه
 مفتوح و
 همزه
 مضموم و
 ال ممله
 دهم در سلطان
 دهم در سلطان
 دهم در سلطان

مقدّمات و مقدمات

19

شد و ده یعنی تنگی و نجس و مقتضیات بر همین مزاج طریفین باشد پنجم پیر رس بیایے موحّد کسور
 و تحمائی زده معروف و رایے مملّه منبی سروری که از سخاوت و شجاعت و جهری باشد و آنرا
 دان جدّه و دیانمند ششم بھیا نک رس بیایے موحّد مفتوح و پای زده و دان مفتوح
 و اندیشہ مفتوح بی بھنس رس بیایے موحّد کسور و تحمائی زده معروف و پای موحّد مفتوح و پای
 و تارے ثناء ساکنین مخلوط التلفظ و سین مملّه موقوف یعنی کرامت که از دیدن خیرے ناملاکم
 طبع باشد ششم او بھیت رس بالف مفتوح و نوال مملّه ساکن بیایے موحّد مضموم و پای و تار
 ثناء ساکنین مخلوط التلفظ یعنی عجائبات باشد نهم سانت رس سین مملّه و الف مفتوح
 و لون ساکنین و ثناء مشدّد موقوف التلفظ یعنی وحدانیت ذات حق و صفات او باشد
 شاعرے ہندی زبان خود و یک بیت اھامی نہایت ترتیب بیان نموده دو چہرہ کن
 سنگار رسو ہانس رس کز نار و درہ جان + پیر بھیا نک بی بھنس رس او بھیت سانت بھجان

المقدمة الثالثة في بيان اقسام النثر وذكر الصنائع الكلامية والتركيب الفارسية
في محاورات المتأخرين ومما يناسبها

بدانکه کلام منشور سه قسمت مرخبر و جمع و عاری رخبر و فحش و ناسخ از شعر کو ماه وزن شش بار مفعولین
گویند و خلیل گوید رخبر و اصل شعر نیست بلکه ثلث بیت است و در اصطلاح اهل انشاء رخبر
کلامیست منشور که وزن اردو جمع ندارد و همچو غزلیات اوقات بے ذکر و ایهب کار ساز و
خرج انفاص خبر و کفر و کارغبین و خبر کماست و قس علی هذا شعر مرخبر اگر چه قسمیست از اقسام
نمونه نثر اما اینقدر مستعمل و متداول نیست و جمع و رفت آواز کردن و قمری و آواز کردن شتر ماده
و سخن با قافیه گفتن و در اصطلاح عبارت از برابر بودن و لفظ او آخر فقرتین است چنانچه آواز
قمری و کبوتر موافق یکدیگر میباشد ایراد او آخر کلمتین است حسب موافقت یکدیگر جمع گفتند این
منقسم بود به قسم متوازی و مطرف و متوازن توازی با هم برابر شدن و متوازی با هم برابر
شوند و در اصطلاح جمع متوازی برابر بودن و لفظ در قرائن و آخر فقرتین است در وزن عدد حرف و بحر و

تجنیس نام است که دو کلمه یا بیشتر در نظم و یا در شرا و ده شود در قرأت و کتابت مثل یکدیگر باشد
و در معنی متضاد و در حرکات و سکات میان ایشان اصلا تفاوت زیاده و نقصان نباشد و چیزی
درست بهیت چون عشاق من نموده خون افشانم + چهره منی پیرمان از شکست ان افشانم +
لفظ تر تمجنیس نام است تجنیس با قضا آنکه دو لفظ یازده در کلامی باید که در هر دو تنق با و در حرکت
متفاوت آنرا تجنیس محرف نیز گویند چون علم و علم که اول یعنی و است و دوم یعنی نیزه است
تجنیس من اند آنکه دو کلمه متجانس که در کلام واقع شود یکی از دیگری بحسب فی زائد باشد خواه اول خود
اوسط خواه او آخر چنانکه لفظ زار و زار در اول و کار و کنار در اوسط و لفظ مال و مال در آخر و قسم آخر را
تبدیل نیز خوانند بصیغه مفعول از تبدیل یعنی دهن در از کردن تجنیس مرکب آنکه از دو لفظ متجانس
که در نظم یا در شرا واقع شده یکی از آنها بر اصل وضع باشد و دیگری مرکب بسبب ترکیبی باشد و اگر دو
و این بر دو قسم است اول آنکه هر دو لفظ در کتابت و عبارت تشابه باشند این را تجنیس تشابه
خوانند چنانچه یازار و دنیا زار و قسم و و آنکه هر دو لفظ متجانس در عبارت تشابه باشند و در کتابت
متفاوت این را تجنیس مفروق نیز گویند چنانچه نرسائی منسوب به تر سادلی ترس آئی یعنی بنحوی
تجنیس مکرر آنکه در او احوال اجماع دو لفظ متجانس بهلوی هم بیایند و او بود که در صدد یکدیگر انداخته
حرف زیاده ای هم باشد این تجنیس دوج و تجنیس مرد و نیز گویند مثال اول همچون لفظ هزار و هزار
که کر و را آخر بیاید و مثال ثانی همچون لفظ گلزار و نار تجنیس مطرف آنکه کاتب و لفظ بسیار
از یک جنس که در همه حروف موافق باشد مگر در حرف آخرین همچون شراب شراب فایده اگر حرف
متفاوت قریب المخرج باشد مطرف مضارع نامند و اگر بعید المخرج مطرف لاحق گویند تجنیس خط
آنکه دو لفظ یازده در کتابت موافق باشند و در لفظ مباین چنانکه مسکین و مشکین و این جمله
هفت باشد باعتبار اقسام ده الاشتقاق در لغت شکافتن و در اصطلاح بلع آنکه
کلماتی جمع کرده شود که حروف آنها در گفتار متقارب و متجانس یکدیگر باشند و بهتر است
که از یک کلمه مشتق باشند اکثری از فصحا این ابر سه صفت بشمرده اند و از جمله تجنیس می شناسند

قوی از ساندن ملک
دولت را و قوی
در سواد و سواد اول که معنی
تجنیس و در معنی متضاد و در حرکات و سکات میان ایشان اصلا تفاوت زیاده و نقصان نباشد و چیزی درست بهیت چون عشاق من نموده خون افشانم + چهره منی پیرمان از شکست ان افشانم +
لفظ تر تمجنیس نام است تجنیس با قضا آنکه دو لفظ یازده در کلامی باید که در هر دو تنق با و در حرکت
متفاوت آنرا تجنیس محرف نیز گویند چون علم و علم که اول یعنی و است و دوم یعنی نیزه است
تجنیس من اند آنکه دو کلمه متجانس که در کلام واقع شود یکی از دیگری بحسب فی زائد باشد خواه اول خود
اوسط خواه او آخر چنانکه لفظ زار و زار در اول و کار و کنار در اوسط و لفظ مال و مال در آخر و قسم آخر را
تبدیل نیز خوانند بصیغه مفعول از تبدیل یعنی دهن در از کردن تجنیس مرکب آنکه از دو لفظ متجانس
که در نظم یا در شرا واقع شده یکی از آنها بر اصل وضع باشد و دیگری مرکب بسبب ترکیبی باشد و اگر دو
و این بر دو قسم است اول آنکه هر دو لفظ در کتابت و عبارت تشابه باشند این را تجنیس تشابه
خوانند چنانچه یازار و دنیا زار و قسم و و آنکه هر دو لفظ متجانس در عبارت تشابه باشند و در کتابت
متفاوت این را تجنیس مفروق نیز گویند چنانچه نرسائی منسوب به تر سادلی ترس آئی یعنی بنحوی
تجنیس مکرر آنکه در او احوال اجماع دو لفظ متجانس بهلوی هم بیایند و او بود که در صدد یکدیگر انداخته
حرف زیاده ای هم باشد این تجنیس دوج و تجنیس مرد و نیز گویند مثال اول همچون لفظ هزار و هزار
که کر و را آخر بیاید و مثال ثانی همچون لفظ گلزار و نار تجنیس مطرف آنکه کاتب و لفظ بسیار
از یک جنس که در همه حروف موافق باشد مگر در حرف آخرین همچون شراب شراب فایده اگر حرف
متفاوت قریب المخرج باشد مطرف مضارع نامند و اگر بعید المخرج مطرف لاحق گویند تجنیس خط
آنکه دو لفظ یازده در کتابت موافق باشند و در لفظ مباین چنانکه مسکین و مشکین و این جمله
هفت باشد باعتبار اقسام ده الاشتقاق در لغت شکافتن و در اصطلاح بلع آنکه
کلماتی جمع کرده شود که حروف آنها در گفتار متقارب و متجانس یکدیگر باشند و بهتر است
که از یک کلمه مشتق باشند اکثری از فصحا این ابر سه صفت بشمرده اند و از جمله تجنیس می شناسند

19

۱۹
 افکنده نوشته ۲۲۱۳
 نویسنده است که خواه
 روزگار تو خوشتر از این
 خواهی بود
 سید زین العابدین
 علیه السلام

باشد که در کلام چیزی را بچیز تشبیه نمایند و باز از آن جوع نموده مشبه بر مشبه به ترجیح دهند
 تفصیل نمایند حسن التعلیل است که اثبات کنند ضعف جهت چیزی را و او را کنند جهت ثبوت آن
 صفت علتی و سبب مناسب آنکه فی الواقع سبب نباشد اما بجهت اعتباری لطیف سبب الوجود
 عبارتست از آنکه تسکیم کلامی گوید و جهت لطیف از آن جوع نماید و برگردد و بخلاف او گوید و چنان
 انصار کند که گویا اولاً بخطا گفته بود ثانیاً از آن برگشته متجاهل العارفت این صفت چنانست
 که تسکیم چیز را و لذت خود را نادان ساخته اظهار کند که چنین است یا چنانست چیزی را که مانند او باشد
 تعداد کند المبالغة عبارتست از آنکه تسکیم در امری مبالغه نماید و از حد اعتدال تجاوز کند
 بعد یک ثبوت آن مستبعد یا محال باشد تا سامع را گمان شود که آن امر در آن صفت غیر متناهیست
 و آن بر سه قسم بود اگر آن مدعا ممکن است بحسب عقل و عادت از تبلیغ گویند و اگر ممکن است از
 عقل و محالست بحسب عادت از اغراق نامند و اگر محال باشد عقلاً و عادتاً آنرا غلو خوانند
 اللف والنشر در فارسی پیچیدگی و نشر را گویند کردن و در مطلق چنانست که ذکر کنند
 متعددی چند را بعد از آن بیارند چیزی را که با آنها تصوق دارد و بر تعیین عتادنی و جبران مع که هر یک
 بر که ام متعلقست بنابرناستها باز خواست و این بر دو قسمست یکی مرتب نشر بر ترتیب است باشد اول
 با اول و دوم با دوم و علی نه القیاس قسم ثانی از لفظ و نشر آنکه نشر بر ترتیب نباشد و این دو نوع
 یکی آنکه ترتیب نشر بر عکس است باشد و آنرا منکس ال ترتیب گویند و دوم از قسم ثانی آنکه ترتیب نشر
 مختلف و در هم باشد و آنرا مختلف ال ترتیب نامند سیاق الاعداد و این صفت چنانست که نشی چیزی
 چند را که هر یک از آنها بنفس خویش معنی داشته باشد بر یک لفظ بیارند متعلق الصفات است
 که کاتب چیز را بصفات مختلف بتواند و ستوالی یا و کند خواهد باستعمال چنانچه بیت خداوند بخشنده
 و دستگیر و کریم خطا بخش و پوزش پذیر و خواهد با اعتبار تعلقات چنانکه شعر یا قوت بها لعل رخا
 عینچه و یانا و شمشاد و قد آسمبر آفت جانا + العجب است که در کلام چیزی را بچیز دیگر گفتند
 المدح للوجه این را اسباع نیز گویند و آنچنانکه مادی مدوح را بوجهی تسایه که مستلزم

۹
 در کلام چیزی را بچیز تشبیه نمایند و باز از آن جوع نموده مشبه بر مشبه به ترجیح دهند
 تفصیل نمایند حسن التعلیل است که اثبات کنند ضعف جهت چیزی را و او را کنند جهت ثبوت آن
 صفت علتی و سبب مناسب آنکه فی الواقع سبب نباشد اما بجهت اعتباری لطیف سبب الوجود
 عبارتست از آنکه تسکیم کلامی گوید و جهت لطیف از آن جوع نماید و برگردد و بخلاف او گوید و چنان
 انصار کند که گویا اولاً بخطا گفته بود ثانیاً از آن برگشته متجاهل العارفت این صفت چنانست
 که تسکیم چیز را و لذت خود را نادان ساخته اظهار کند که چنین است یا چنانست چیزی را که مانند او باشد
 تعداد کند المبالغة عبارتست از آنکه تسکیم در امری مبالغه نماید و از حد اعتدال تجاوز کند
 بعد یک ثبوت آن مستبعد یا محال باشد تا سامع را گمان شود که آن امر در آن صفت غیر متناهیست
 و آن بر سه قسم بود اگر آن مدعا ممکن است بحسب عقل و عادت از تبلیغ گویند و اگر ممکن است از
 عقل و محالست بحسب عادت از اغراق نامند و اگر محال باشد عقلاً و عادتاً آنرا غلو خوانند
 اللف والنشر در فارسی پیچیدگی و نشر را گویند کردن و در مطلق چنانست که ذکر کنند
 متعددی چند را بعد از آن بیارند چیزی را که با آنها تصوق دارد و بر تعیین عتادنی و جبران مع که هر یک
 بر که ام متعلقست بنابرناستها باز خواست و این بر دو قسمست یکی مرتب نشر بر ترتیب است باشد اول
 با اول و دوم با دوم و علی نه القیاس قسم ثانی از لفظ و نشر آنکه نشر بر ترتیب نباشد و این دو نوع
 یکی آنکه ترتیب نشر بر عکس است باشد و آنرا منکس ال ترتیب گویند و دوم از قسم ثانی آنکه ترتیب نشر
 مختلف و در هم باشد و آنرا مختلف ال ترتیب نامند سیاق الاعداد و این صفت چنانست که نشی چیزی
 چند را که هر یک از آنها بنفس خویش معنی داشته باشد بر یک لفظ بیارند متعلق الصفات است
 که کاتب چیز را بصفات مختلف بتواند و ستوالی یا و کند خواهد باستعمال چنانچه بیت خداوند بخشنده
 و دستگیر و کریم خطا بخش و پوزش پذیر و خواهد با اعتبار تعلقات چنانکه شعر یا قوت بها لعل رخا
 عینچه و یانا و شمشاد و قد آسمبر آفت جانا + العجب است که در کلام چیزی را بچیز دیگر گفتند
 المدح للوجه این را اسباع نیز گویند و آنچنانکه مادی مدوح را بوجهی تسایه که مستلزم

چشم دولت و باغ دانش و پاسه فکر و امثال آن لکن آن چنان باشد که لفظ مکرر بیک معنی در
 کلام واقع شود و التحمیل آنرا گویند که رعایت لفظی در ضمن بوده باشد مقتضای عبارت است
 از آنکه و بر یا شاعر جمع کند در کلام میان الفاظیکه ضد یکدیگر باشد چون گرم و سرد و راز و کوتا
 و امثال آن لاحق مقتضای است آنچه تعبیر کنند و معنی غیر متقابل را به لفظیکه لفظی اصل متقابل
 یکدیگرند و این صنعت متقابل نیز مانند براقه الاستمال آوردن سیاق کلام است مناب
 سیاق آنچه در ذیل مذکور شود آغاز مناسب آن میباشد حسن لمقطع اختتام کلام با لفظ عجیب
 و معنی غریب است که نشاط بخشد و این اکثر و عانی میباشد الا بدایع عبارتست از آنکه شاعر
 در شعر معنی خوب الفاظ مرعوب بیارد و مضمون تازه و معنی نو اختراع کند و دیگر در سبقت
 نگرفته باشد و این فی الحقیقت صنعت نیست بلکه سخن بهر آن جمله برین نمط باشد و المعنیین
 بر دو نوع است یکو واضح و انجمن است که شاعر لفظی آرد که دو معنی داشته باشد مثلاً شبیهت بهر
 اندیشه چندان رنجیم در + که گر و دو عالمی را گوشه پر + از گوشه اراده میتوان کرد و یک گوشه دوم
 گوش شعر تکلف بر طرف ای سادگان میل شما دارم + شمار دارم اندر زیر و بر بالا خدا دارم
 و معنیین غامض و این بر سبیل سابق است الا مشروط است با آنکه از دو معنی یکو به معنی باشد
 و دوم بلفظ دیگر مثال شعر ربیع آب بود مارا چای + ناگهان شه رسید بر سر ما + لفظ ما
 به دو معنی است یکو در فارسی متکلم و دوم در تازی بمعنی آب خیال آنست که ایراد لفظ مشرب
 کنند یکو حقیقی و یکو مجازی بود و مشروط آنست که در مجازی اصطلاحی باشد یا لطیفه یا ضرب
 و هر یک مختل بر دو معنی بود بحسب حقیقت و مجاز و بر معنی حقیقی خیال و در مثال آن شعر قدح
 همه اسپان باد پا و گزین + باد صرصر فگنده در ته زین + از پس افتاده است را نه باد +
 باد را خاک در و هین افتاد + خاک در و هین افتاد کنایه از نا امیدست و معنی حقیقی در بیت
 همین است اما شعرای زمان حال این صنعت را بدرجه اعتلا برده اند و این نکته مشهور که
 شعر خوب معنی نذر و در انجا براسه العین مشاهده توان کرد و میا و له الر همین کلامیکه میان دو
 لفظ

در این شعر
 چشم دولت و باغ دانش
 و پاسه فکر و امثال آن
 لکن آن چنان باشد
 که لفظ مکرر بیک معنی
 در کلام واقع شود
 و التحمیل آنرا گویند
 که رعایت لفظی در ضمن
 بوده باشد مقتضای عبارت
 است از آنکه و بر یا شاعر
 جمع کند در کلام میان
 الفاظیکه ضد یکدیگر باشد
 چون گرم و سرد و راز و کوتا
 و امثال آن لاحق مقتضای
 است آنچه تعبیر کنند و معنی
 غیر متقابل را به لفظیکه
 لفظی اصل متقابل یکدیگرند
 و این صنعت متقابل نیز
 مانند براقه الاستمال
 آوردن سیاق کلام است
 مناب سیاق آنچه در ذیل
 مذکور شود آغاز مناسب
 آن میباشد حسن لمقطع
 اختتام کلام با لفظ
 عجیب و معنی غریب است
 که نشاط بخشد و این اکثر
 و عانی میباشد الا بدایع
 عبارتست از آنکه شاعر
 در شعر معنی خوب الفاظ
 مرعوب بیارد و مضمون
 تازه و معنی نو اختراع
 کند و دیگر در سبقت
 نگرفته باشد و این فی
 الحقیقت صنعت نیست
 بلکه سخن بهر آن جمله
 برین نمط باشد و المعنیین
 بر دو نوع است یکو واضح
 و انجمن است که شاعر
 لفظی آرد که دو معنی
 داشته باشد مثلاً شبیهت
 بهر اندیشه چندان رنجیم
 در + که گر و دو عالمی
 را گوشه پر + از گوشه
 اراده میتوان کرد و یک
 گوشه دوم گوش شعر
 تکلف بر طرف ای سادگان
 میل شما دارم + شمار
 دارم اندر زیر و بر بالا
 خدا دارم و معنیین
 غامض و این بر سبیل
 سابق است الا مشروط است
 با آنکه از دو معنی یکو
 به معنی باشد و دوم
 بلفظ دیگر مثال شعر
 ربیع آب بود مارا چای +
 ناگهان شه رسید بر سر
 ما + لفظ ما به دو معنی
 است یکو در فارسی متکلم
 و دوم در تازی بمعنی
 آب خیال آنست که ایراد
 لفظ مشرب کنند یکو
 حقیقی و یکو مجازی بود
 و مشروط آنست که در
 مجازی اصطلاحی باشد
 یا لطیفه یا ضرب و هر
 یک مختل بر دو معنی بود
 بحسب حقیقت و مجاز و
 بر معنی حقیقی خیال و
 در مثال آن شعر قدح
 همه اسپان باد پا و
 گزین + باد صرصر
 فگنده در ته زین +
 از پس افتاده است
 را نه باد + باد را
 خاک در و هین افتاد +
 خاک در و هین افتاد
 کنایه از نا امیدست
 و معنی حقیقی در بیت
 همین است اما شعرای
 زمان حال این صنعت
 را بدرجه اعتلا برده
 اند و این نکته مشهور
 که شعر خوب معنی نذر
 و در انجا براسه العین
 مشاهده توان کرد و میا
 و له الر همین کلامیکه
 میان دو لفظ

۲۳
 در این شعر
 چشم دولت و باغ دانش
 و پاسه فکر و امثال آن
 لکن آن چنان باشد
 که لفظ مکرر بیک معنی
 در کلام واقع شود
 و التحمیل آنرا گویند
 که رعایت لفظی در ضمن
 بوده باشد مقتضای عبارت
 است از آنکه و بر یا شاعر
 جمع کند در کلام میان
 الفاظیکه ضد یکدیگر باشد
 چون گرم و سرد و راز و کوتا
 و امثال آن لاحق مقتضای
 است آنچه تعبیر کنند و معنی
 غیر متقابل را به لفظیکه
 لفظی اصل متقابل یکدیگرند
 و این صنعت متقابل نیز
 مانند براقه الاستمال
 آوردن سیاق کلام است
 مناب سیاق آنچه در ذیل
 مذکور شود آغاز مناسب
 آن میباشد حسن لمقطع
 اختتام کلام با لفظ
 عجیب و معنی غریب است
 که نشاط بخشد و این اکثر
 و عانی میباشد الا بدایع
 عبارتست از آنکه شاعر
 در شعر معنی خوب الفاظ
 مرعوب بیارد و مضمون
 تازه و معنی نو اختراع
 کند و دیگر در سبقت
 نگرفته باشد و این فی
 الحقیقت صنعت نیست
 بلکه سخن بهر آن جمله
 برین نمط باشد و المعنیین
 بر دو نوع است یکو واضح
 و انجمن است که شاعر
 لفظی آرد که دو معنی
 داشته باشد مثلاً شبیهت
 بهر اندیشه چندان رنجیم
 در + که گر و دو عالمی
 را گوشه پر + از گوشه
 اراده میتوان کرد و یک
 گوشه دوم گوش شعر
 تکلف بر طرف ای سادگان
 میل شما دارم + شمار
 دارم اندر زیر و بر بالا
 خدا دارم و معنیین
 غامض و این بر سبیل
 سابق است الا مشروط است
 با آنکه از دو معنی یکو
 به معنی باشد و دوم
 بلفظ دیگر مثال شعر
 ربیع آب بود مارا چای +
 ناگهان شه رسید بر سر
 ما + لفظ ما به دو معنی
 است یکو در فارسی متکلم
 و دوم در تازی بمعنی
 آب خیال آنست که ایراد
 لفظ مشرب کنند یکو
 حقیقی و یکو مجازی بود
 و مشروط آنست که در
 مجازی اصطلاحی باشد
 یا لطیفه یا ضرب و هر
 یک مختل بر دو معنی بود
 بحسب حقیقت و مجاز و
 بر معنی حقیقی خیال و
 در مثال آن شعر قدح
 همه اسپان باد پا و
 گزین + باد صرصر
 فگنده در ته زین +
 از پس افتاده است
 را نه باد + باد را
 خاک در و هین افتاد +
 خاک در و هین افتاد
 کنایه از نا امیدست
 و معنی حقیقی در بیت
 همین است اما شعرای
 زمان حال این صنعت
 را بدرجه اعتلا برده
 اند و این نکته مشهور
 که شعر خوب معنی نذر
 و در انجا براسه العین
 مشاهده توان کرد و میا
 و له الر همین کلامیکه
 میان دو لفظ

و در حرف سر مبادله پذیر و چنانچه از عقل مجرب عقل عجیب کرده که تا بود و بر پیش و در ایشان رفت
و مانند سبیل میل لطیفیل حیل نمود و در علم و القیاس یقین مراعاة النظر این اتوافق و تناسب
نیز گویند و آن چنانست که شعاع جمع کند امور و را که با هم مناسب باشند مانند ماه آفتاب
و گل و بابل و تیر و کمان امثال آن رعایت تناسب عام است در هر امری که باشد از
ادوات و صفات و افعال و غیر و لکن الاستعداد هم آنست که در عبارت لفظ مشترک آرد
و ربط چنانچه که از ان لفظ معنی مفهوم گردد پس از ان ضمیر و و بیان معنی دوم مراد گیرند
شعر هست دستان در سپاهت ال در تهم چاکرت + و در بیان گیری جهان احرب خدعه
گفته اند + از مصرعه اول مفهوم میگردد و دستان پدر تهم مراد است از لفظ بدن معلوم میشود که کلمه
مقصود است حسن المطلاع آنست که اول کلام خواه تر خواه نظم مطبوع و مصنوع بود و کلمات
بفعل نیک اختر از او واجب اند و متاخرین حسن مطلع بر بیت ثانی اطلاق میکنند لفرع
آنست که متعلق چیز را حکمی اثبات کنند بعد از ان که آن حکم اثبات کرده باشند متعلق دیگر سوای
آن مثال شعر نام آن آسایشی بخشد بگوش از استماع + همپایان اگر طلعت او چشم را آسایش
احتجاج بدلیل آنست که صفت یا مقدمه ایراد کنند و از ابرهان عقلی یا نقلی ثابت گردانند
مثال شعر بنام انیر و تو خود بانغی و گریه بر بان کس جوید + قدرت سر و دست زلفت سبیل و
رنج گل درین گلشن + غیر ازین در قدما صنایع و بدائع بسیار شائع بود که در هر ساله با
عروض و قوافی و تعلست درین مان اکثری از ان متروک شده با چار این فقیر بر همین تعتریر
اکتفا نموده اگر بحشم تامل ملاحظه فرمایند زیاد و ترازین در کلام آن جامع فنون متقدمین متاخرین
و ریابند اکنون شمه از انداد متاخرین بیان نمایم بد آنکه لفظ گرفتار معروف و مخفی گرفتاری
نیز آید مثال غالی مشدی شعر کس بخوبان بر بچه گرفتار مباد + یکس ایچمین قوم گرفتار مباد +
ا گرفتاری مباد بر شخص مخفی نیست که مصدق معنی هم فاعل و کذا بالعکس اکثر در کلام فارسی
مستعملست مثال شعر ز کیمیتی رضایت خبر سلفه دون + که هم دون نوازیست هم سلفه پرور +

[illegible]

رضایت اے نیست جیاتی شعر عطیہ فیض رسالت عفو و جرم پذیر بهر چه هست رضائیم
 غم چرا و اریم + رضائیم اے رضی ایم ارسلان شعر جاد و چشم و بند و خالت + سیکند اشکار و پنهان
 وزد + اسے وری شعر زلف اور ابرو از دل غیر + موبوشر سار بالیتی + اعرش سار
 بالیتی در لالی شعر خراپاش بقصر خوشیق برو + بهشتی را بهمان چمن برو + او بهمانی چمن
 کمال خجندی شعر اشب آن به یونانی که فروخته آید + کریمان من آید چه نکو تو آید + اسے
 بهمانی من سلیم شعر بر نیر خون سلیم و بر فراغت باش + کسے بهجو کوئی این گمان اریم +
 اسے فارغ باش و گیر اکثر لفظ جمع را فارسیان معنی اعتبار کرده بلفظ باجمع سازند و این در
 قدما کم است و در متاخرین بیشتر خیا که لفظ داخل که بنی محل و ظاهراست معنی مفرد و اعتبار نموده
 بهام جمع ساخته اند محسن تاثیر شعر نجیب با سبب بهجو بی سر آمد + داخلها و خوبی را و آمد + سیوا شرف
 شعر طلای رنگ یا قوت سر شک و آهین بیکان + دل آشفگان وار و ز کوہ عنعنم داخلها +
 و ازین عالم است لفظ احوالها و در قالیها و اما لهما در استعاره است و محسن تاثیر شعر اکر و حال خود
 عیان از صوت احوالها آئیند و از بهشت تغییر باور حالها + دیگر حوا از شان ولت گنجیت و قالیها
 قرانرا چه دانی + صائب شعر مرید صائب میردم سامان تو میرد می کنم زلفش برستم میرد بر سر
 آما لهما یوسف الہ شعر قنار سواش است در گفت رشته آما لهما + یخوڑ صبر کرده تالیک گره زودا شود +
 همچنین بر بعضی الفاظ باوصف افادہ معنی ظرافت گاہ و خانه زیاده کند چنانچه هر گاہ کتب خا
 و منز گناه و نذر نگاه و حرم سر آجلی در خطاب باجناب گوید نیست از تو وحشت مشربان خوش
 یا مال طفل کتب خانه ات چشم غزال + در لالی بهیست چو پنجه سوی کتب گاهم جنگ + فعل به خورد
 و تشنگی بعد رنگ + آصفی شعر ناز را میراند لیلی سوی منز گناه و خویش + ساربان را حد سیکند
 و بنون سیکر است + غنی شعر در مرگاہ دل و جگہ که طبع نیست + عالمه میرم و خبر میرم اگر هست عقیق
 و ازین عالم است وقت سحر گاه که در کلام سائده واقع گشته حیاتی گیلانی شعر فغان ببل و وقت
 سحر گاه + حیاتی و دل نالان و شہا + همچنین فارسیان اکثر ابر حلی و در آخر صبیحه اسم فاعل یاد کنند

۲۵
 در بعضی کتب
 بهام جمع ساخته اند
 محسن تاثیر شعر
 نجیب با سبب بهجو
 بی سر آمد + داخلها
 و خوبی را و آمد +
 سیوا شرف
 شعر طلای رنگ
 یا قوت سر شک و
 آهین بیکان + دل
 آشفگان وار و ز کوہ
 عنعنم داخلها +
 و ازین عالم است
 لفظ احوالها و در
 قالیها و اما لهما
 در استعاره است و
 محسن تاثیر شعر
 اکر و حال خود
 عیان از صوت
 احوالها آئیند و
 از بهشت تغییر
 باور حالها + دیگر
 حوا از شان ولت
 گنجیت و قالیها
 قرانرا چه دانی +
 صائب شعر مرید
 صائب میردم
 سامان تو میرد
 می کنم زلفش
 برستم میرد
 بر سر آما
 لهما یوسف
 الہ شعر قنار
 سواش است در
 گفت رشته آما
 لهما + یخوڑ
 صبر کرده
 تالیک گره
 زودا شود +
 همچنین بر
 بعضی الفاظ
 باوصف افادہ
 معنی ظرافت
 گاہ و خانه
 زیاده کند
 چنانچه هر
 گاہ کتب خا
 و منز گناه
 و نذر نگاه
 و حرم سر
 آجلی در
 خطاب باجناب
 گوید نیست
 از تو وحشت
 مشربان خوش
 یا مال طفل
 کتب خانه ات
 چشم غزال +
 در لالی
 بهیست چو
 پنجه سوی
 کتب گاهم
 جنگ + فعل
 به خورد
 و تشنگی
 بعد رنگ +
 آصفی شعر
 ناز را میراند
 لیلی سوی
 منز گناه
 و خویش +
 ساربان را
 حد سیکند
 و بنون
 سیکر است +
 غنی شعر
 در مرگاہ
 دل و جگہ
 که طبع
 نیست +
 عالمه
 میرم و
 خبر میرم
 اگر هست
 عقیق
 و ازین
 عالم است
 وقت سحر
 گاه که
 در کلام
 سائده
 واقع
 گشته
 حیاتی
 گیلانی
 شعر
 فغان
 ببل و
 وقت
 سحر
 گاه +
 حیاتی
 و دل
 نالان
 و شہا +
 همچنین
 فارسیان
 اکثر
 ابر
 حلی و
 در
 آخر
 صبیحه
 اسم
 فاعل
 یاد
 کنند

مستطابات بطوری

چنانکه قنای و شاعری کسیکه شیخ رنیر و نعمتخان عالی راست شعر نماند پیش شاعرهای شسته نمی
 محراز عشقنازان ام گیرورشته جان و دیگر بر لفظ فارسی یا عربی که آخر او الف باشد در حالت
 اخافت و توصیف یا بعد الف زیاده میکنند چنانچه در بای فیض و صحرا و قیامت و او مجهول
 و بحر و فتنه همین حکم دارد و این قاعده کلیه است و کار بدون این و حالت نیز چنانچه جاسک
 و پاسک و این مخصوص الفاظ فارسی است و در الفاظ عربیه دیده نشده مگر آنکه ملا عهد الزرق فیا
 و دیگر کجا لفظ عربی را بدینطور آورده چنانکه میگویی شعر پیش تو رخ تو برگ گل لاف زنده ز نازک
 رنگ حیاء و رخساره بچایه را و مراد لفظ حیاست که در اصل بدون تحانیست این نهایت
 عربیت دارد و چون در ذیل توانی الفاظ فارسیه آید شود حکم الفاظ مذکور از بدین شعر فائده
 دیگریست که حرف نشاءتست چه مراد این بچای نیست و این قسم در مقام مذمت یا ترحم باشد
 چنانچه گویند فلان شخص اسلام کردم بید و مطلق بجاوب خیر و است و نیز گویند فلانی را بسیار زود
 مسکین صلا فرمادی نکرو یا دم نزد این بنا بر و عاخر است که نسبت بیدوی مسکینیت غیر و
 کس که کوزیت پس احتیاج اشارت نباشد نه فائده جلیله و دیگر در الفاظ آخر نسبت زیاده کنند
 مثل زرین و پارین و زرینه و پاریه و گیوه نموب بگو و ازین قسم در اکثر الفاظ یافته شد و دیگر گاهی
 شراب بخار پیاله را گویند چنانچه یکبارده و دوباره یعنی یک پیاله و دو پیاله کمال خجندی شعر ساقیا
 با ده بگردان که ملویم ز خویش + تا زمانه زمین هستی ما بر گیر و این از عالم تشبیه الحال باسم الحالست
 و گاهی بر عکس آن نیرمی آرند از تشبیه الحال باسم الحال چنانکه قاروره شیشه را گویند و حالا بر بول اطلا
 است و گاهی از دیگر خبر و اراده کل نمایند چنانکه سماک که خبر و است از فلک نام منزله از منازل
 قمر و کر کنند و فلک مراد از بدین بسیار است و گاهی بر عکس آن از ذکر کل اراده خبر و از بدین چنانکه
 از ذکر زمین قطعه زمین مقصود باشد و دیگر ذکر خاص نمایند و اراده عام دارند چنانکه درین بیت شیخ
 شیراز شعر است که یی که از خزان غیب + گبر و ترسان و طیفه خور واری + از ذکر گبر و ترسان اراده عام است
 از هر که کافر و غیر مومن باشد و دیگر قاعده جمع فیر و غیر ذی الروح در فارسی منصب نیست

کلیه نذر که جمع نوی الروح بالغ و نون باشد چنانکه هر کار با و نذر با و شتر با
 بالغ و نونیه آید و همچنین جمع خردی الروح بالغ و نون همچون مردگان شبان و وزان
 نیز یافته شد پس آنچه شارح عربی و شرح متن گلستان تحقیق لفظ عالمیان گفته که قاعده در اخذ
 اسم جمع در فارسی آنست که اسم حالی نیست از آنکه اسم جامد است یا نه اگر جامد است جمع او با و نون
 مانند خزان و اسبان و مرغان و بخت و یا پیش از الف و نون اگر در اسم یا و ساکنه باشد عالمیان
 و آدمیان اگر در آخر و حرف است بکاف توسل نمایند مانند بندگان و اگر اسم جامد نیست بهما
 جمع کنند مانند آسمانها و زمینها و سنگها و سالها و اگر چیز است صاحب نمودن فرایش یا تجد و نقصان
 قبول نمایند از ابر و وجه جمع کنند مانند درختان و درختها و لبان و لبها و شبان و شها و وزان
 و در زبان جمله چه نذر و لیکن بعد از تصحیح و تحس در یافت شد که کلیه نیست و محض ثابت
 ال آبادی در کتاب اساس افضل بیاب و م که در متانت نخست آورده که مخالف قاعده گفت
 که شخ شیر از آورده هم گفتار خوش و لبان باریک + چه قیاس جمع خیر حیوانات بهاست چنانکه
 در و با و رخسارها و چشمها و لبان و رخان خلاف قیاس و قاعده است اما در همان مخالفت
 لغت از قبل و نخست منافی فصاحت نیست و همچنین عکس این جمع حیوانات بالغ و نون نه است
 چنانکه سپان و خزان و ستوران اگر کسی اسبها و خر با و ستور با گوید خلاف قاعده لغت است
 و دیگر گفته که آخر و الف یا با یا یا باشد در حالت نسبت آن لغت با و یا را با و بدل کنند چون مصطفی
 و مرتضی و مصطفوی و مرتضوی و بانسه بانسوی و دلی و دهلوی و گاه هر خذف کنند چون کرمی
 و ننگاله و ننگالی و گاه هر بکاف فارسی بدل نمایند چون خانه و خانگی و خزان و خزانگی و بیانه و بیانگی
 و امثال آن و گاهی حرف ثالث را که یا باشد خذف نمایند چون مدنی منسوب بینه و قرشی
 منسوب بقرش و گاه هر الف و نون یا ده کنند چون حقانی منسوب بحق و ربانی منسوب برب و گاه هر از محبه
 چون انزی منسوب بر دی و روزنی منسوب بر دی و دیگر یک لفظ گاهی مفرد و جمع هر و آید چون مردم و
 دشمن مثال لفظ مفرد سعدی گوید بیست سگ اصحاب کعبه و زو چند و زنیگان گرفت مردم شد

۱۰
 چنانکه از لغت
 بیابان و اسبان
 و مرغان و بخت
 و یا پیش از الف
 و نون اگر در اسم
 یا و ساکنه باشد
 عالمیان و آدمیان
 اگر در آخر و حرف
 است بکاف توسل
 نمایند مانند
 بندگان و اگر اسم
 جامد نیست بهما
 جمع کنند مانند
 آسمانها و زمینها
 و سنگها و سالها
 و اگر چیز است
 صاحب نمودن
 فرایش یا تجد و
 نقصان قبول
 نمایند از ابر و
 وجه جمع کنند
 مانند درختان و
 درختها و لبان و
 لبها و شبان و
 شها و وزان و در
 زبان جمله چه
 نذر و لیکن بعد
 از تصحیح و تحس
 در یافت شد که
 کلیه نیست و
 محض ثابت
 ال آبادی در کتاب
 اساس افضل بیاب
 و م که در متانت
 نخست آورده که
 مخالف قاعده
 گفت که شخ شیر
 از آورده هم
 گفتار خوش و
 لبان باریک +
 چه قیاس جمع
 خیر حیوانات
 بهاست چنانکه
 در و با و رخسارها
 و چشمها و لبان
 و رخان خلاف
 قیاس و قاعده
 است اما در همان
 مخالفت لغت از
 قبل و نخست
 منافی فصاحت
 نیست و همچنین
 عکس این جمع
 حیوانات بالغ و
 نون نه است
 چنانکه سپان و
 خزان و ستوران
 اگر کسی اسبها
 و خر با و ستور
 با گوید خلاف
 قاعده لغت است
 و دیگر گفته که
 آخر و الف یا با
 یا یا باشد در
 حالت نسبت آن
 لغت با و یا را
 با و بدل کنند
 چون مصطفی و
 مرتضی و مصطفوی
 و مرتضوی و بانسه
 بانسوی و دلی و
 دهلوی و گاه هر
 خذف کنند چون
 کرمی و ننگاله و
 ننگالی و گاه هر
 بکاف فارسی بدل
 نمایند چون خانه
 و خانگی و خزان
 و خزانگی و بیانه
 و بیانگی و امثال
 آن و گاهی حرف
 ثالث را که یا
 باشد خذف نمایند
 چون مدنی منسوب
 بینه و قرشی
 منسوب بقرش و
 گاه هر الف و
 نون یا ده کنند
 چون حقانی
 منسوب بحق و
 ربانی منسوب
 برب و گاه هر از
 محبه چون انزی
 منسوب بر دی و
 روزنی منسوب
 بر دی و دیگر یک
 لفظ گاهی مفرد و
 جمع هر و آید
 چون مردم و دشمن
 مثال لفظ مفرد
 سعدی گوید بیست
 سگ اصحاب کعبه
 و زو چند و زنیگان
 گرفت مردم شد

[illegible]

طریقه ایست
 نفسیست
 اخلاق است
 است

و قدم باعتبار عندی خود قیاس نموده و این قسم در تخیلات شعرای متاخرین بیشتر و دیگر مضامین
و موصوف را همیشه کم و کسورالآخر میخوانند و قد را در آخر لفظ موصوف یا قیاسی ترکیب برای اتیان از مرکب
اضافی بینگاشته اند و متاخرین آنطریق گذاشته سعدی شعر تو که در بند خویشین باشی به عقوبای
دروغ زن باشی به محمد افضل ثابت که آبادی تبرج قاعده متقدیمین به متاخرین رباب قر اول
حل ثنوی مذکور ساخته مفصل از اینجا باید طلبید و چون کلمه مقلوب را ضافت را نام موصوفی
قرار دهند نگاه آن کسره از آن میگذرد مثلاً است و یدار را که آخر ضافتش کسره است مقلوب نه ده
یعنی مضاف را که است و مخر و مضاف الیه را که و یدار است مقدم ساخته نام شخصی نهاده و یدار
بجای یک کلمه جعل آوند کسره تایی است ساقط میشود ز لالی راست بیت درین گلشن که خوبی بسته
اوست بخ گلبرگ ششم شسته اوست ای شسته ششم اوست کسره آخر شسته از مضاف شدن گشت بسواد
بلکه دوبار کلمات مقلوب را ضافه را اگر بهم آرد هم رواست شاعری گفته بیت نکه خون تشنه
آمد به پیش بن که چون گل ریخت از آغوش خویش به نخست لفظ تشنه خون بود چون مقلوب را ضافتش
کردند خون تشنه یک لفظ مرکب نامی معین گردید و بعد از آن که بسوی نگاشت مضاف کردند خون تشنه
نگاه شد نگاه باز مقلوب را ضافتش خواستند نکه خون تشنه گردید و این قسم در شعر مصنف به نثر
و دیگر جا کثیرا وقع است و این ترکیب مخصوص متاخرین است و قد را که منظر آمده و دیگر در بعض جا الفاظ
اضافت گاهی میشود و گاهی تخفیف خوانده میشود چون فرد قد و شر و زرق و برق حد و حد و غیره و بعض جا
از بس کثرت استعمال از لفظ کسره اضافت مخذوف میشود خصوصاً آن کلمات که با لفظ صاحب مرکب
آمده باشند چنانچه صاحب گناه و صاحب نظر و غیر آن و دیگر لفظی که آخرش با تخفیف باشد گاهی
فک ضافت در بعض جا روا داشته اند و دیگر انضمام اسم با امر مفید معنی فاعلی و نیز مفعولیست چون
جامه زرد و ز که معنی جامه زرد و ختمت دست پرور که معنی دست پرورده است زهر آلا معنی
زهر آلوده شده ازینجا است که شیدای هندی بر بیت مقبیه ملک الشعراء حاجی محمد جان قدسی از غفلت
و سهو و نادانی بر لفظ زهر آلا اعتراض کرده اند از اجلال در حشت نامه که بشید نوشته آورده

[illegible]

چنانکه طغرا آورده پنجم تنبیه است آن آوردن الفاظ فارسی در زبان هندیست چنانکه الفاظ فارسیه
که در دفاتر هندی نویسنده مثل روزنامه و این قسم پنجم مصطلح خان آرزوست در کتب دیگر
یافت نشد و دیگر در میان ترکیب اسم و امر معنی فاعلی فاعله الفاظ جائز است در قید یا بیشتر
کلمات ظرفیه و در متاخرین بلا قید لفظی که باشد خصوصاً در شعر ظهوری بیشتر از دیگران یافت
و دیگر ترکیب و اسم افاده معنی متعدده میکند چنانچه ابر فیض یعنی فیض و همچو ابر است نازک مزاج
و عالی و تنگ گاه یعنی دارنده مزاج نازک و تنگ گاه عالی و جان آرام و آرام جان یعنی آرام در جان
کننده بهر دو عبارت درست است و همچنین بسبب آنست که انضمام دو لفظ جائی از معنی ظرفیت
نشان دهد و زهد صید یعنی صید کننده زهد یا صید شونده زهد هر دو درست است ازین عالم است
جگر سیر حال دیگر الفاظ بدون امر معنی فاعلی مراد دارند و دیگر بعضی با صفت موصوف و مضاف
مضاف الیه و تقدیم و تاخیر حکم مساوات دارند چون مردم خردمند و خردمند مردم و دیگر تشبیهات
و استعارات اقسام متعدده است هم تشبیه از روی شکل است و هم از روی معانی فی مثل گویند که سر
آفتاب این تشبیه از روی شکل است و آتش آفتاب تشبیه از روی معنی و سوار آفتاب از روی
استعاره است یا قرینه الفاظ چون کوبه نجوم و یا گرد صبح انواع استعارات بسیار است
چنانکه خاقانی گفته شعر ورده از آن چکیده خون زابل تن زان بن کابل رخ فلک برده
عروس خاوری بن از خون چکیده آبله ز آن می مراد باشد چه آن شیر افشوده زهر است عاتق
بدانکه در تحریر صنائع و ترکیب آنچه ضروری الا و اکثر الوقوع متن مصنف بود و پیر و ختم و در اکثر
مقام اشارت بآن صنائع و ترکیب در شرح رفته و آنچه بسبب تسوید معانی و مطالب متن ضروری
بایمان آن راه یافته بر ضار صافی و وجدان وافی نکته یا بیان حقیقه فهم مخفی و محجب نخواهد ماند
و جهت اتیان عبارت متن شرح علامت هم و حاز سرخی نوشته اند تا اختلاف بین ما راه نیاید
و الله ولی التوفیق و منه الاستعانة لانه هو المستعان فقط

تمام شد

مقامات ظہوری

۴
 سندی
 ۵
 سندی
 ۶
 سندی
 ۷
 سندی
 ۸
 سندی
 ۹
 سندی
 ۱۰
 سندی
 ۱۱
 سندی
 ۱۲
 سندی
 ۱۳
 سندی
 ۱۴
 سندی
 ۱۵
 سندی
 ۱۶
 سندی
 ۱۷
 سندی
 ۱۸
 سندی
 ۱۹
 سندی
 ۲۰
 سندی
 ۲۱
 سندی
 ۲۲
 سندی
 ۲۳
 سندی
 ۲۴
 سندی
 ۲۵
 سندی
 ۲۶
 سندی
 ۲۷
 سندی
 ۲۸
 سندی
 ۲۹
 سندی
 ۳۰
 سندی
 ۳۱
 سندی
 ۳۲
 سندی
 ۳۳
 سندی
 ۳۴
 سندی
 ۳۵
 سندی
 ۳۶
 سندی
 ۳۷
 سندی
 ۳۸
 سندی
 ۳۹
 سندی
 ۴۰
 سندی
 ۴۱
 سندی
 ۴۲
 سندی
 ۴۳
 سندی
 ۴۴
 سندی
 ۴۵
 سندی
 ۴۶
 سندی
 ۴۷
 سندی
 ۴۸
 سندی
 ۴۹
 سندی
 ۵۰
 سندی
 ۵۱
 سندی
 ۵۲
 سندی
 ۵۳
 سندی
 ۵۴
 سندی
 ۵۵
 سندی
 ۵۶
 سندی
 ۵۷
 سندی
 ۵۸
 سندی
 ۵۹
 سندی
 ۶۰
 سندی
 ۶۱
 سندی
 ۶۲
 سندی
 ۶۳
 سندی
 ۶۴
 سندی
 ۶۵
 سندی
 ۶۶
 سندی
 ۶۷
 سندی
 ۶۸
 سندی
 ۶۹
 سندی
 ۷۰
 سندی
 ۷۱
 سندی
 ۷۲
 سندی
 ۷۳
 سندی
 ۷۴
 سندی
 ۷۵
 سندی
 ۷۶
 سندی
 ۷۷
 سندی
 ۷۸
 سندی
 ۷۹
 سندی
 ۸۰
 سندی
 ۸۱
 سندی
 ۸۲
 سندی
 ۸۳
 سندی
 ۸۴
 سندی
 ۸۵
 سندی
 ۸۶
 سندی
 ۸۷
 سندی
 ۸۸
 سندی
 ۸۹
 سندی
 ۹۰
 سندی
 ۹۱
 سندی
 ۹۲
 سندی
 ۹۳
 سندی
 ۹۴
 سندی
 ۹۵
 سندی
 ۹۶
 سندی
 ۹۷
 سندی
 ۹۸
 سندی
 ۹۹
 سندی
 ۱۰۰
 سندی

Title _____

Author _____

Accession No. _____

Call No. ~~_____~~

[illegible]

مطبخ و قفسه نوک کاشی کالو طبع مرصع و جهان

دارم هر نفوس آنگاه که او از عالم عروج و دام مقام است از تسبیح و مرا انجام در روز دام سازد با **ع** غلبه ضعیفین شود و غلبه

۵۰
و کتب و کتب و کتب و کتب
که در این کتابخانه است

سید الشهدا علیه السلام

کتابخانه عمومی

کر خفاطه

کتابخانه

اسرار و حکایات

سید محمد علی

وزارت معنویات

الحمد لله

من تمام سخنان

وقت نظر در کتب

وہی ہے جو
میں نے
میں نے

کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم

زبان را مطرب بزم بهن کرد
بضبط نغمه اسرار پر داخت
رباب از مغز ران از آید به گرفتن
گل و غش کسی را رسته از شاخ
چون آنکس نفس در نغمه افکند
چو از درش شود پشت و واچنگ
پر و خالی بهند از نغمه دوست

نفس را دکش سماز سخن کرد
ز صندوق تن خلق از غنوں ساخت
شدش خشک از غم آه پوست بر تن
که چون فی استخوانش گشته سوراخ
که از گامش سراپای خود آگند
دود و دل تارهای ناله در چنگ
بین و فراق که چون بر مید روپوش

درود با ساد و برگ بر نواز نکرده امتنان که قانون دین بمصطفی ایش پر صد
و صلوة پر شعبه آوازه برآل و صحابش که بدشتی خراغشان ساز شفاعتش نغمه است

سلطان رسل که جلاله راجع مرست
بضم لام هم آمده ۱۲
در چارچوب از شعبه اوزده دم

قانون بقا طفیل او نغمہ درست

اما بعد فزوده شنیدن را بگفتن سخن شهنشاه سخو ز نکته پیر و نغمه پر دانه ترانه ساز
ای بود چه وقت ۱۲ (۱۳۰۰) اینها میخواندند عجب به نغمه میزدند ۱۳ ای رایت ۱۴ بجهان ۱۵ سعادت ۱۶
عروش طایم فلک خیم کیون بمم مرغ خشم خورشید علم بر جیس شیم ناهید نغم
شعفت ۱۷

قدرت خلق کرد
بنیادی ببلور دنیا بدو
بفتح مریخ او دو در بیان و
سردی بزم و جود فواید آنکه
مهری بزم و دروا و بدست از
ربا بنگار و بزم و دروا و بدست از
وار و بزم و دروا و بدست از
کشتی از عشق و بزم و دروا و بدست از
دو احوال چنگ کرد و دروا و بدست از

یعنی بنویسید که در دست
 دیدن کن از غایت یتیمی
 دست در میان اول و غایت
 دینی جوان و پیران صنعت
 حسن تعلیم نامند از دست
 در دو چشم و او هر دو فروش
 کننده و گرانده استان حج
 است یعنی کرده قانون
 ساز و قاضی

آن دو کتاب کے بغیر بیخبر

[illegible]

۱۲ اعتبار در دولت
 ۱۳ اعتبار در دولت
 ۱۴ اعتبار در دولت
 ۱۵ اعتبار در دولت
 ۱۶ اعتبار در دولت
 ۱۷ اعتبار در دولت
 ۱۸ اعتبار در دولت
 ۱۹ اعتبار در دولت
 ۲۰ اعتبار در دولت

عطار و قمر محمد خلیل نوال یوسف جمال اودجان سلیمان مکان عدل نزاری ظلم
 در حسن ۱۲ همان نزاری حضرت سعید و حضرت ۱۲ انوشیروانی کردن ۱۲ باعتبار حکومت ۱۲

فلک قدر و فلک تخت فلک رخس با اعتبار در رعیت ۱۲ باعتبار نکست ۱۲ باعتبار روانی ۱۲ و باغ هوشمند می مغر فطرت به بر و صادق ثنای قبله گاه شهنشای جزا و دیگر که دارد و گر ز نیست رنگین از حشامش با و ناز و لقب نوشیروان کمیت میان عدل و تا عدل کسر بختیم با پاسبانش کرد با پاسبانش زگر زش فرقه مار اسینه مغفر کندش رخ از رگهای مجذوب تا رابریشم در لیسان ۱۲ یکی از نیر و داران آفتابش	جهانگیر و جهاندار و جهان بخش صفت حسن و کرم ۱۲ کشت همت و شمشیر جرات خلیل کعبه دل زو و مباحی چنین تارک پی افسر که دارد اگر بزمست عیثستان ز جاش ز عدلش گوی عدل دیگران چیست تفاوت کفر و دین آمد بعینه ز بیدارش خواب امین ز نالش ز تیغش بگیر خصمان دو پیکر ز کشتش راسپند از خال محبوب می تو صلقه در گوش رکابش
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۱۲ اعتبار در دولت
 ۱۳ اعتبار در دولت
 ۱۴ اعتبار در دولت
 ۱۵ اعتبار در دولت
 ۱۶ اعتبار در دولت
 ۱۷ اعتبار در دولت
 ۱۸ اعتبار در دولت
 ۱۹ اعتبار در دولت
 ۲۰ اعتبار در دولت
 ۲۱ اعتبار در دولت
 ۲۲ اعتبار در دولت
 ۲۳ اعتبار در دولت
 ۲۴ اعتبار در دولت
 ۲۵ اعتبار در دولت
 ۲۶ اعتبار در دولت
 ۲۷ اعتبار در دولت
 ۲۸ اعتبار در دولت
 ۲۹ اعتبار در دولت
 ۳۰ اعتبار در دولت
 ۳۱ اعتبار در دولت
 ۳۲ اعتبار در دولت
 ۳۳ اعتبار در دولت
 ۳۴ اعتبار در دولت
 ۳۵ اعتبار در دولت
 ۳۶ اعتبار در دولت
 ۳۷ اعتبار در دولت
 ۳۸ اعتبار در دولت
 ۳۹ اعتبار در دولت
 ۴۰ اعتبار در دولت
 ۴۱ اعتبار در دولت
 ۴۲ اعتبار در دولت
 ۴۳ اعتبار در دولت
 ۴۴ اعتبار در دولت
 ۴۵ اعتبار در دولت
 ۴۶ اعتبار در دولت
 ۴۷ اعتبار در دولت
 ۴۸ اعتبار در دولت
 ۴۹ اعتبار در دولت
 ۵۰ اعتبار در دولت

۱۲ اعتبار در دولت

۱۲ اعتبار در دولت

۱۲ اعتبار در دولت
 ۱۳ اعتبار در دولت
 ۱۴ اعتبار در دولت
 ۱۵ اعتبار در دولت
 ۱۶ اعتبار در دولت
 ۱۷ اعتبار در دولت
 ۱۸ اعتبار در دولت
 ۱۹ اعتبار در دولت
 ۲۰ اعتبار در دولت
 ۲۱ اعتبار در دولت
 ۲۲ اعتبار در دولت
 ۲۳ اعتبار در دولت
 ۲۴ اعتبار در دولت
 ۲۵ اعتبار در دولت
 ۲۶ اعتبار در دولت
 ۲۷ اعتبار در دولت
 ۲۸ اعتبار در دولت
 ۲۹ اعتبار در دولت
 ۳۰ اعتبار در دولت
 ۳۱ اعتبار در دولت
 ۳۲ اعتبار در دولت
 ۳۳ اعتبار در دولت
 ۳۴ اعتبار در دولت
 ۳۵ اعتبار در دولت
 ۳۶ اعتبار در دولت
 ۳۷ اعتبار در دولت
 ۳۸ اعتبار در دولت
 ۳۹ اعتبار در دولت
 ۴۰ اعتبار در دولت
 ۴۱ اعتبار در دولت
 ۴۲ اعتبار در دولت
 ۴۳ اعتبار در دولت
 ۴۴ اعتبار در دولت
 ۴۵ اعتبار در دولت
 ۴۶ اعتبار در دولت
 ۴۷ اعتبار در دولت
 ۴۸ اعتبار در دولت
 ۴۹ اعتبار در دولت
 ۵۰ اعتبار در دولت

سنگین بر آید
ای چون بخت بد آید
سراج کرده اند بخت غدار
ای بخت بد آید

سنانش چون علم ساز و سراج
نوک نیزه ۱۲

بر انگیزد بهر جانب که شکر

بکین چرخ گریز بر فروز

بر جوش قطره در جبهه

سخنهای که شنیده شنیده است

خبر از راز پنهانش دادند

و عایشش گر نگردد با اثر رام

بجای نماند مهر می کشته زان است

بمهر از مهر و زان بر سر آمد

نه تنها عشق را پشت و پناه است

و لع از تار مو که او تار است

نزد خور و طوف و آسمان زارش

او پد در پیشگاهش پیشکار می

شود هیچ ساز از مهره پشت

بگیر و گرد و روبرو راه هر صحر

نگه در چشم مهر و مهره بسوزد

از خفاش لعل در غنچه پیچید

فرستاد را تو گوئی آفریده است

سواد خط پیشانیش دادند

اثر از دم رمد چون وحشی از دم

که در هر سو صد انبارش هست

عص عشق و دل او جوهر آمد

بکس حسن نیم امیدگاه نیست

نگه را باغ روزه او بهار است

کزان رو بر تو که کرد و شکارش

جیشش را حیا امینه دار می

ای بخت بد آید
سراج کرده اند بخت غدار
ای بخت بد آید

سنانش چون علم ساز و سراج
نوک نیزه ۱۲

بر انگیزد بهر جانب که شکر

بکین چرخ گریز بر فروز

بر جوش قطره در جبهه

سخنهای که شنیده شنیده است

خبر از راز پنهانش دادند

و عایشش گر نگردد با اثر رام

بجای نماند مهر می کشته زان است

بمهر از مهر و زان بر سر آمد

نه تنها عشق را پشت و پناه است

و لع از تار مو که او تار است

نزد خور و طوف و آسمان زارش

او پد در پیشگاهش پیشکار می

شود هیچ ساز از مهره پشت

بگیر و گرد و روبرو راه هر صحر

نگه در چشم مهر و مهره بسوزد

از خفاش لعل در غنچه پیچید

ای بخت بد آید
سراج کرده اند بخت غدار
ای بخت بد آید
سنانش چون علم ساز و سراج
نوک نیزه ۱۲
بر انگیزد بهر جانب که شکر
بکین چرخ گریز بر فروز
بر جوش قطره در جبهه
سخنهای که شنیده شنیده است
خبر از راز پنهانش دادند
و عایشش گر نگردد با اثر رام
بجای نماند مهر می کشته زان است
بمهر از مهر و زان بر سر آمد
نه تنها عشق را پشت و پناه است
و لع از تار مو که او تار است
نزد خور و طوف و آسمان زارش
او پد در پیشگاهش پیشکار می
شود هیچ ساز از مهره پشت
بگیر و گرد و روبرو راه هر صحر
نگه در چشم مهر و مهره بسوزد
از خفاش لعل در غنچه پیچید
فرستاد را تو گوئی آفریده است
سواد خط پیشانیش دادند
اثر از دم رمد چون وحشی از دم
که در هر سو صد انبارش هست
عص عشق و دل او جوهر آمد
بکس حسن نیم امیدگاه نیست
نگه را باغ روزه او بهار است
کزان رو بر تو که کرد و شکارش
جیشش را حیا امینه دار می
ای بخت بد آید
سراج کرده اند بخت غدار
ای بخت بد آید
سنانش چون علم ساز و سراج
نوک نیزه ۱۲
بر انگیزد بهر جانب که شکر
بکین چرخ گریز بر فروز
بر جوش قطره در جبهه
سخنهای که شنیده شنیده است
خبر از راز پنهانش دادند
و عایشش گر نگردد با اثر رام
بجای نماند مهر می کشته زان است
بمهر از مهر و زان بر سر آمد
نه تنها عشق را پشت و پناه است
و لع از تار مو که او تار است
نزد خور و طوف و آسمان زارش
او پد در پیشگاهش پیشکار می
شود هیچ ساز از مهره پشت
بگیر و گرد و روبرو راه هر صحر
نگه در چشم مهر و مهره بسوزد
از خفاش لعل در غنچه پیچید
فرستاد را تو گوئی آفریده است
سواد خط پیشانیش دادند
اثر از دم رمد چون وحشی از دم
که در هر سو صد انبارش هست
عص عشق و دل او جوهر آمد
بکس حسن نیم امیدگاه نیست
نگه را باغ روزه او بهار است
کزان رو بر تو که کرد و شکارش
جیشش را حیا امینه دار می

ای بخت بد آید
سراج کرده اند بخت غدار
ای بخت بد آید
سنانش چون علم ساز و سراج
نوک نیزه ۱۲
بر انگیزد بهر جانب که شکر
بکین چرخ گریز بر فروز
بر جوش قطره در جبهه
سخنهای که شنیده شنیده است
خبر از راز پنهانش دادند
و عایشش گر نگردد با اثر رام
بجای نماند مهر می کشته زان است
بمهر از مهر و زان بر سر آمد
نه تنها عشق را پشت و پناه است
و لع از تار مو که او تار است
نزد خور و طوف و آسمان زارش
او پد در پیشگاهش پیشکار می
شود هیچ ساز از مهره پشت
بگیر و گرد و روبرو راه هر صحر
نگه در چشم مهر و مهره بسوزد
از خفاش لعل در غنچه پیچید
فرستاد را تو گوئی آفریده است
سواد خط پیشانیش دادند
اثر از دم رمد چون وحشی از دم
که در هر سو صد انبارش هست
عص عشق و دل او جوهر آمد
بکس حسن نیم امیدگاه نیست
نگه را باغ روزه او بهار است
کزان رو بر تو که کرد و شکارش
جیشش را حیا امینه دار می

از صفی بنی و احمد الشافعی در مباحثه از زبان نظر السحر فی اسباب سقیا ۱۲

ای ای که در این عالم
دوران گشت و گذار
بهری از نعمت بی پایان
و بهر حال که باشد
در این دنیا کار
تا آنکه بهر حال
از این عالم بگذری
و بهر حال که باشد
در این دنیا کار

من ادوات مولوی مقبول احمد عفر القلم۔

کمالی و شریف
 درین سال یازدهم
 از آن که در این
 روزگار است
 درین سال یازدهم
 از آن که در این
 روزگار است

[illegible][illegible]

[illegible]

رضایت نقدی بای خفته بر
لال نقدی بای خفته بر
آن که در آن مردار و بر
زنجیر بندگی بای خفته بر

بجز در آن مردار و بر
زنجیر بندگی بای خفته بر
آن که در آن مردار و بر
زنجیر بندگی بای خفته بر

در یک خون بختی بای
در یک خون بختی بای
در یک خون بختی بای
در یک خون بختی بای

عوسی بود از پیرایه عاری

زبور و لباس ۱۲ برهنه ۱۲

کنوش آسمان دریا بود است

لاالی حقه پر کین سسین است

ز شاگردش استادان سخن ساز

حلاوت چاشنی گیر از بیانش

چنان شیرین کند شربت خنظل

بان سنگینی از گاه آور دیاو

نسازد لفظ گل در گفت گو درج

بجام شوق کرد و پا ده پیا

بحرف آورده ترکیبش تنار

سخت از کاف خنظل مرست رست

بروگر غیب من سپیده کشاید

و از جمله حقوقی که بر اصحاب عقل و فو

ز بخت پست خود در شمساری

سراپا گرون و گوش عوس است

خیال شاه و آلا بس بلند است

نزالست راز طبعش ناز بر ناز

بشیرنی موطئت از زبانش

که شیرینی کند در گوشه بانش

که کوه از بار رشک آید بفریاد

نسازد تا در و صد رنگ و بو خرج

و در در قطره مرطوفان دریا

تانت گشته آله این بنارا

ز تریبش بجای خویش شست

و گرز و جز هسترینی نیاید

و از جمله حقوقی که بر اصحاب عقل و فو

و از جمله حقوقی که بر اصحاب عقل و فو

بختی بای خفته بر
بختی بای خفته بر
بختی بای خفته بر
بختی بای خفته بر

بختی بای خفته بر
بختی بای خفته بر
بختی بای خفته بر
بختی بای خفته بر

بختی بای خفته بر
بختی بای خفته بر
بختی بای خفته بر
بختی بای خفته بر

دکتر بارش معنی بیل فصاحت برکت نزاکت تحریر و لفظ
و نظاریان از موج رطوبت عبارات روان و زنجیر سبیل جوشش از
آه ناشکیبان نهفته اش از حال و لغز بیان از شرح طراوت کلمات
نمط طراوت مال آب حیات خضر لب سیرانی او ایسی مرده جان بخشی هوا
نکته های برجسته غنچه های سرسبز رنگینی شقایق در کارنگشتگی شیرینی پرستو
زینبیش کل در عازره جونی
مگر نورس که فردوس برین ست
کسی زنیان تواند ساخت گلزار
رسید از داورش شاه سخن رس
بفرمان حق و طبع بفرمان
ره پر مردگی بر تازگی بست
نخورشید و رخسان پر لوسه او
سخن پاس شکوه و شان خود
زینبیش کل در عازره جونی
مگر نورس که فردوس برین ست
کسی زنیان تواند ساخت گلزار
رسید از داورش شاه سخن رس
بفرمان حق و طبع بفرمان
ره پر مردگی بر تازگی بست
نخورشید و رخسان پر لوسه او
سخن پاس شکوه و شان خود

وہ خطا ہے یا نمود و حق اور اسے سخن بجا اور دہرا کہ انی المشرح الیمینی ۱۲

نموده و در این کتاب
تفصیل می رسد که هر کس
در این کتاب بخواند

و در وقت غایت اندیشه ای
بخواند و از آن خبری بیاید
که بایست که بداند
از دست او نماند
چون زین
که استعدای فانیان آن
کتاب را خوانند
که در این کتاب
نموده و در این کتاب
تفصیل می رسد که هر کس
در این کتاب بخواند

کشد و استان هر صفحه بر لب ورق را گزینند انگشت بر لب

سطور از رشته آواز دارد ورق از پرده های ساز دارد

حروفش در درهما جمله هم پست است که نه می یچسبند بر حرفش انگشت

نوی میال گو خوش فارغ البال
بیای معرفت تازی ۱۲

که نورس کنگی را کرد ما مال
نوی دکنی صفت تقابل ۱۳

خدا پیرایه بخش از قبولش
مضمون وار و زر و هر فضولش

از اینجا که عوطف خسر و مراحم بادشایان شامل حال دور و نزدیک است

اصل عراق و خراسان را از ذوق این محروم نخواست که این نسخه را

مجلس الفاء اوقاف و امور عامه

غیر عیسائی (ہندو، بونہو، جین، سکھ، پارسی، عجمی، و غیرہ) نام نوائی ہم ست ۱۲

و اجاب الی و علی عرضد و ریافت که ایستادگان پایه میسر بر حلقه است
کردن نهادن و فروزنی کردن و ششاقن بجات ۱۲ استادان و ستادین هر دو ۱۲ تخت تاسیم

عزیز نظیر تقدیر قابلیت و استعداد خود را بیایم شک امتحان و رده تهرمی

بلفظ محفل معنی فصل بردارند و بعضی میگویند آن بی بر مصطلح است مرقوم

سازند ما و آنگاه تبارش را بشمار و در شصت و نه سال تمام آن زمان را بکار رفت

باری کی ۱۳

ہم عروس بن ازغیر الفاظ و بہدین مبارکات و نصرت بجا و بجا آوردن

کتاب دوم باره به خط ابن خلدون در اصطلاح و تفسیر کلمات دارد و در آخر آن تصحیح شده است

از جمع و تکرار قوت از آن آنجا که بخواهد از آن
بر او افاضل شود و از آنجا که بخواهد از آن

[illegible]

کتاب دوم باره به خط ابن خلدون در اصطلاح و تفسیر کلمات دارد و در آخر آن تصحیح و تفسیر کلمات دارد و در آخر آن تصحیح و تفسیر کلمات دارد

از جمع و تکرار قوت از آن آنجا که بخواهد از آن
بر او افاضل شود و از آنجا که بخواهد از آن

دیناج صوبہ و بادشاہت غوری و لطافت کشمیر از رخ خیابان و آغاز کتاب ۲

X لغه های نازل تواند شد چه دشوار است بر قائل بلند سخن با سماع
 مفید خطبت و کثرت ۱۲

سنت و تہا کی فوجانی
مندی کی کھنکھ

12/10/1919

که بد دفتر تو حیفش اندازم فلان شیخ بدیع رقم نیست و شد قانون عرفش

[illegible]

[illegible]

حد نفس پنج حصه دم فی هکمنان را بمساعدهت بخت سعادت بساط بوسی
 روزی باد تا فرآور غنمت و فطرت خود بهره مند محفوظ گشته بر حقیقت
 حال و صدق نقل مطلع گردند بقرب ^۳ این دعا یاد آمد که اطناب نه ازو
 بست بزمز مه دعا ^۴ اختتام دم نوازش اثر اهتمام واجب و لازم
 دانست فقرات دعایه تا از کاسه طیب و زخوار شیدار شغالی در
 و مید نیست نسیم لغمه از مهب ^۵ مجلس خدایکافی و روزیدن باد و تابیر
 قانون سخن تار نفس نواخته منضرب ز بانست ترانه ثنائی جهان بینی
 و خیره کام و زبان جهانیان باو قطع

تا و معنی بهر لفظ چنگ قانون آوردند
باز اقبالش بصید ملک رنگین چنگ باد
هم بر بنگش نشانش لغز و قانون در هر
لفظ پر از ان معنی ساز و در بزم بیان
ای تصرف در غیر و بدین ملک زبان
بار چنگ عشرتش با از گشتن در امان
ساز معدود ۱۲
هم بوفق مدعایش هم و قانون جهان

زین دعا پابراجمیت منیت بسیار باد
 مصحح
 این دعا را که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است و در کتاب
 کرم تیرت است و احسان است
 این دعا را که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است و در کتاب
 کرم تیرت است و احسان است
 این دعا را که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است و در کتاب
 کرم تیرت است و احسان است

باضافت احدی
شدن و هم نوازش از این مقام
لازم نمی شود و این دو عیان
هر که مطابق معنی است
تقصود مصنف از اینست
و درین ظاهر بر جانی قائل
دست مصنف و جانی
و غیره و الله اعلم
مهمان گشته است
و درین معنی از دعای
در این مقام
و در این مقام
و در این مقام

دیباچه دوم از سنه نشر ملاحظه می مستحق به گلزار ابراهیم

بسم الله الرحمن الرحيم

خرمی حسن بن بطر اوت حمد بهار به انیسیت که گلزار ابراهیم در رخسار یوسف
 یعنی شکلی فرهادی با الفتح بازگی شود
 طلعتان نمرود و خوت رسانیده و تاجداری نطق معنی به شمت سنا مارک است
 نام بادشاهی کافر که سفت بهت آیدم داشت و گوید چهار بادشا از سفت بهت آیدم بود و سنان و سنان
 خلیل خود یعنی ابراهیم عادل شاه را در سفت آیدم به نه صفت گانه و ممتاز کرد
 انفا سفت و نه در گانه از قبل صفت سابقه اعدا و مفا سفا

اول معرفت

که با وجود حجب کثرت در مشاهدۀ شاهد وحدت معنی کلام معجز نظام کشف

العظماء لما ازوت یقیناً وصف حال اوستا ختمه گلستان نیست و بوستان

عقیده از حسن و خاشاک شکسته بر ساخته مجموعه عرفان موحسان

فردی از دقت سالیس و اسامی سالیس به جمع موا سالیس
بضم اول و ثانی و لام سکون دوم تنه غلبه مذکور کردن بر کسی مذکور چیزی

تاکید بر دوستان زنده است و همه روضا هستند یا حیا الله فی حقین

را با سحره نمود است که گنجینه اش برکش کشیشان بخند و کفر را اما ایمان

استاد
علی
صیغه
اسرار
نیکو
و صفا
ازین
رسیده
است
ان
نادر

(The page contains dense handwritten Persian text in Nasta'liq script, likely a manuscript or historical document. The text is written diagonally across the page.)

[illegible]

در وصف محمد و
 نبیگان خاص فرموده که
 مجازة و لا یجوز من ذکره
 ای فاضل نسکینه ایشان
 تجارت و نه فرموده و نه
 با خدام از زاری گری
 و بعضی سلم شدن هر
 البیون یعنی غیر و غیر
 در راه خدا نمودن و در
 نشستن یعنی عبادت و در
 خدمت را با یاری خداوند
 نه انکه مطابق خداوند
 کسی نتواند بی او در دنیا
 صفت خلوت در دست باشد
 یعنی راز و دخت ای خود
 و ظلمت یکسانی حق و با
 اوست کرده و همه او شهادت
 همه اوست نه او شهادت
 توفیقش یکه در دعت را
 قبل از دعت را دوست
 قال حالا بهر حال

نه مسرت که صیدش صندل حاره از پیشانی برهمنان نبرد از صدمه توحیدش
 باضم در ۱۲ علاج ۱۲
 دوتی در یکی گریخته و بعلقه تجریش خودی در توتی آوینخته گشتی حق شنود حق بین
 دلی حق جو و خاطری عرفان را سینه معرفت خیرتار کی آسمان جبهه سجده بریز

قنوی - پامی نعت بر آسمان دارد	مهر خدمت بر آستان دارد
در عبادت به گفتن و دیدن	طرز او طرز حق پرستیدن
خلوت دیگران و صحبت او	و حدت این و آن و کثرت او
دردش این و آن نمی گنجد	هیچ جز حق در آن نمی گنجد
بت شکن گشت چون خلیل نخست	باوش از زاری اعتقاد درست
کفر و فکرت عریان	شک و زشتی نعت ایمان
طنینش باج خواه طینت	نیشش با دشا همتیا
در عبادت زهری تنومندی	بندگی در خور خداوندی
سر وحدت بمنزله بر داز پوست	همه او کرد خویش را همه دست

دوم

در وصف محمد و
 نبیگان خاص فرموده که
 مجازة و لا یجوز من ذکره
 ای فاضل نسکینه ایشان
 تجارت و نه فرموده و نه
 با خدام از زاری گری
 و بعضی سلم شدن هر
 البیون یعنی غیر و غیر
 در راه خدا نمودن و در
 نشستن یعنی عبادت و در
 خدمت را با یاری خداوند
 نه انکه مطابق خداوند
 کسی نتواند بی او در دنیا
 صفت خلوت در دست باشد
 یعنی راز و دخت ای خود
 و ظلمت یکسانی حق و با
 اوست کرده و همه او شهادت
 همه اوست نه او شهادت
 توفیقش یکه در دعت را
 قبل از دعت را دوست
 قال حالا بهر حال

گوهر آفتاب بود آری بر بندار و کعبه

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

هـ ابراهيم استانكده

[illegible]

یست دست که در
عالم
شده خاکنه زرد عدل ۱۲

اگر کند در احوال
 شکرانه نیز زبانی
 اشتیاق در شش
 احلام بود آن زخم فدا شد
 اگر کند در احوال
 شکرانه نیز زبانی
 اشتیاق در شش
 احلام بود آن زخم فدا شد

آب خورده زخمهای کاری بیدارک عاشق تارک بود لیت سپرده
و در تقسیم فغانم تهور و جرات غنیمان را غنیمت شمرد ^{امانت ۱۲} شده نامنوی

بسم انگشت چشم شیر بدر

نیست بر دین زبان کفر و راز

چهل از دست اف کند فرم

شبهه است در شب

قبضه از دست او گرفته قضا

چشمهای دست کرده قلم

ماهی کس تنگ کین نرا نده خن

ساغوش زهره خنجرش لهرم

مهرشیر خدای خفتناش

آورد و روغناز کا سہ

ظفر از مرغ اوست قصه طراز

زخم ریزد ز خنجرش بر ما

چون بزه کرد آشتنا سونهار

از کما نشن ^{حله ۱۲} سخته تیر خط

تا طغری نامما گشت در قمر

آرزوهای خصم گشته به بین

می چکاند بنرم در زم د ارم

همیشه رزم باغ وستانش

ششمین سخن و ت

که اشاوی کفش تنگی در جهان نگذاشته الا در دل بدان^۹ و دمان نوجوان و میانیک

[illegible]

52

از دود کین شاه مراد اعدا
نیز سحر و جادو نیزیت
میکند از سر آسمان کرده
تبع جوهری در جواهر
دندان دانست از غیری
غیر یکدیگر خوابان زوی
خوششک بال غیر این رو
از لیلی در جان بست

از روی عیبها بر کشیده بر چشم بد بینان بسته و قفلها که از در گنجها برداشته بر میان
 سخن چینیان گذاشته هیچکس از او امانت نداشت عطا ی چنان ندوخته که
 دستی بر آرزو نشود و هیچکدام از مائده گستران و یک سخای چنان بختی که حریری می توان
 طعنه نگردد و طمع از او استگان یا سنگ گام سوال فلک از ماه و خور و الواله خور خوان نوال
 کوتاه در شان بلند سودا خجسته شب بستاند صبح از تعبیر باغ سخایش گل مراد چشید
 به ششم گلهای شکفته از شاخ میر و یا خجسته بر خورده خود شست و تیر باران
 زرب پیر میر نداشت از گرافی عطا شاهین میران صورت لا بریار و دوازده ماهه بر کشیده
 حصول براتما همه سلم خرید و وصول جوهری سخای ق گوهر زرش و آکیر آفتاب
 گرم ملاش ز بخشش اگر در یاست بخاک نشاند او ست اگر کانت تاب بایده او بیا

چون قضا و قدر و جو و نوشت	بر کف او برات جو و نوشت
کف او قلزم است و جو و سخا	گشت امید عالمی سیر و سخا
لا فدر پیش از پیری دریا	پوچ گرد و درش حباب سا
و عده او شده و فنا پیشش	انتظاری نگشته تکیه گش

ای از خط و نشان بجای از چشم کشیده
 جان برود و در بختی کشیده
 عیبها بر کشیده بر چشم بد بینان بسته
 سخن چینیان گذاشته هیچکس از او امانت نداشت
 دستی بر آرزو نشود و هیچکدام از مائده گستران و یک سخای چنان بختی که حریری می توان
 طعنه نگردد و طمع از او استگان یا سنگ گام سوال فلک از ماه و خور و الواله خور خوان نوال
 کوتاه در شان بلند سودا خجسته شب بستاند صبح از تعبیر باغ سخایش گل مراد چشید
 به ششم گلهای شکفته از شاخ میر و یا خجسته بر خورده خود شست و تیر باران
 زرب پیر میر نداشت از گرافی عطا شاهین میران صورت لا بریار و دوازده ماهه بر کشیده
 حصول براتما همه سلم خرید و وصول جوهری سخای ق گوهر زرش و آکیر آفتاب
 گرم ملاش ز بخشش اگر در یاست بخاک نشاند او ست اگر کانت تاب بایده او بیا

نفسان که خیالات را بخواهد
 بنزد صباغ از سخاوت ملج
 بکام دل میرسد و بستاند
 خود سود و بستاند
 خود به اول و فتح ثبات ریز
 خود به اول و فتح ثبات ریز
 خود به اول و فتح ثبات ریز
 خود به اول و فتح ثبات ریز

این دو دفتر در اکثر نسخ یافتند غالباً الحاقی می باشد
 این دو دفتر در اکثر نسخ یافتند غالباً الحاقی می باشد
 این دو دفتر در اکثر نسخ یافتند غالباً الحاقی می باشد
 این دو دفتر در اکثر نسخ یافتند غالباً الحاقی می باشد

در یادگان را از جهان غم
 خالی شدن خود با وجود غم
 چنین حال زنده است
 ای که بگوید که بگوید
 در مصطلحات الشراعی می آورده
 در مصطلحات الشراعی می آورده
 در مصطلحات الشراعی می آورده
 در مصطلحات الشراعی می آورده

در یادگان را از جهان غم
 خالی شدن خود با وجود غم
 چنین حال زنده است
 ای که بگوید که بگوید
 در مصطلحات الشراعی می آورده
 در مصطلحات الشراعی می آورده
 در مصطلحات الشراعی می آورده
 در مصطلحات الشراعی می آورده

در یادگان را از جهان غم
 خالی شدن خود با وجود غم
 چنین حال زنده است
 ای که بگوید که بگوید
 در مصطلحات الشراعی می آورده
 در مصطلحات الشراعی می آورده
 در مصطلحات الشراعی می آورده
 در مصطلحات الشراعی می آورده

از صف و درخت
 محمد ۱۲
 من سافول
 او خوش بود غایت
 در گاهای من باد
 نایب سازگار و دانا
 بنیاد از کتب
 مطالعه کرد با لغت از
 بیگانگان قندان
 لغت بر دانش اند
 آشنای دستان
 محبت و لغت
 دانش ۱۳

سبب این که این شعر را در این کتاب
 درج کرده اند اینست که این شعر
 در این کتاب درج شده است
 و این شعر را در این کتاب
 درج کرده اند اینست که این شعر
 در این کتاب درج شده است

نهال صلاح و سدا و وریره خواری خوان همیش اکیرت بر چشپی و
 چاشنی گیری شمر افش مورث لذت دیر نمی بجلوه ماهچه رای مینرش
 نور در دیده با انبار و بسیر نخبه شعاع ضمیرش گلو س آفتاب در فشار
 تند باران سحاب پیمانش را جاب سندان سوهان قضا بخامیدن ز بنجر
 غنمش کند دندان از تصور باز کش نشن در ر و ساختن از عقل بر یارش کوه کمر
 با ختن با ملائمت خوی خوشش هر بر من خشن و بار کله از خلقش شمع ختن غنمش
 پیشانی در کشا و کی عرصه خاطر گوشه نشینان نگاهی در پاکی پرده چشم خد اینیان است

این شعر را در این کتاب
 درج کرده اند اینست که این شعر
 در این کتاب درج شده است
 و این شعر را در این کتاب
 درج کرده اند اینست که این شعر
 در این کتاب درج شده است

نشنه جویت بحر مکرش
 جلوه از قاتش طرازش را
 کوه کاه ز رنگ نمکینش
 بگذرد بر لبش شود شیرین
 مغر از استخوان که میداند
 که کشد خجاست از لغو حال

نمک عمر سد مرتش
 چشم پر افش نوازش را
 مهر سطر ز صفه کنیش
 اگر خنهای تلخ زهر آگین
 چرب و نمیش گر سخن راند
 در جهان نیست آن نشاط و ملال

این شعر را در این کتاب
 درج کرده اند اینست که این شعر
 در این کتاب درج شده است
 و این شعر را در این کتاب
 درج کرده اند اینست که این شعر
 در این کتاب درج شده است

این شعر را در این کتاب
 درج کرده اند اینست که این شعر
 در این کتاب درج شده است
 و این شعر را در این کتاب
 درج کرده اند اینست که این شعر
 در این کتاب درج شده است

<p>بشکست آسمان دیوانش</p> <p>ساخت کار آن کس که با او ساخت</p> <p>آنکه رخسار او ندید چه دید</p>	<p>نشکست طاق عهد و پیمانش</p> <p>برود در عشقش آنکه خود را باخت</p> <p>و آنکه نشیند از و سخن چه شنید</p>
<p>نهم توفیق کسب فضائل و کمالات</p>	

باندازه طبع و قیادتش بلند آسمان کوتاه ادب و باغور و فکر نقادش شرف
 دریا تنگ موج معجز لغزهای داودی موم کننده دلهای آهین و بر طوبیت
 ترانه های بار پد می از مغز زید میوست چین در گلشن ترانه ساز جگر
 زهره انگل تسلیتم شاگردی در تارک آرائی و در صفحه رسم طراز می صفت
 عطار درانه نقطه امتحان قلم مرتبه افزائی ملیل اگر بنغات نقش انفس
 بر آینه دکن ترانه خود را با حرف برگ گل از نقاره بیرون ریزد لبه فصاحت
 چاشنی بلاغت در کام و زبان اینپاشته و بکلیه طلاقت قفل لکنیت از
 در میان برداشته بر روشنی بیانش شام طبعان در صبح طراز می و بر سائے
 ادایش کوتاه در کان و در زبان و رازی دسترس معانی سره کجاست
 دریافت

三

و صفای می دربابه
و این نظریه من قبیل صنعت
الصفاحه است انشی
سبحه

قطرش بر طاق بلند نموده و قدرت خریداری الفاظ منجمیده را است فصاحتش
به بیعانی قیمت داده عبارت را پیاپی لولوی عین الفاظ

از خوی سعی جنبه ساخت تر

نور خالص سخن بدولت او

عقل را آورد و بدون زخم

حاجتِ فکرها از دست روا

شیرینا گوهر لیست سخنش

قیمت
حرم نیست از غلو گفتارش

ما

...

0-17-18-19-20-21-22-23-24-25-26-27-28-29-30-31-32-33-34-35-36-37-38-39-40-41-42-43-44-45-46-47-48-49-50-51-52-53-54-55-56-57-58-59-60-61-62-63-64-65-66-67-68-69-70-71-72-73-74-75-76-77-78-79-80-81-82-83-84-85-86-87-88-89-90-91-92-93-94-95-96-97-98-99-100-101-102-103-104-105-106-107-108-109-110-111-112-113-114-115-116-117-118-119-120-121-122-123-124-125-126-127-128-129-130-131-132-133-134-135-136-137-138-139-140-141-142-143-144-145-146-147-148-149-150-151-152-153-154-155-156-157-158-159-160-161-162-163-164-165-166-167-168-169-170-171-172-173-174-175-176-177-178-179-180-181-182-183-184-185-186-187-188-189-190-191-192-193-194-195-196-197-198-199-200-201-202-203-204-205-206-207-208-209-210-211-212-213-214-215-216-217-218-219-220-221-222-223-224-225-226-227-228-229-230-231-232-233-234-235-236-237-238-239-240-241-242-243-244-245-246-247-248-249-250-251-252-253-254-255-256-257-258-259-260-261-262-263-264-265-266-267-268-269-270-271-272-273-274-275-276-277-278-279-280-281-282-283-284-285-286-287-288-289-290-291-292-293-294-295-296-297-298-299-300-301-302-303-304-305-306-307-308-309-310-311-312-313-314-315-316-317-318-319-320-321-322-323-324-325-326-327-328-329-330-331-332-333-334-335-336-337-338-339-340-341-342-343-344-345-346-347-348-349-350-351-352-353-354-355-356-357-358-359-360-361-362-363-364-365-366-367-368-369-370-371-372-373-374-375-376-377-378-379-380-381-382-383-384-385-386-387-388-389-390-391-392-393-394-395-396-397-398-399-400-401-402-403-404-405-406-407-408-409-410-411-412-413-414-415-416-417-418-419-420-421-422-423-424-425-426-427-428-429-430-431-432-433-434-435-436-437-438-439-440-441-442-443-444-445-446-447-448-449-450-451-452-453-454-455-456-457-458-459-460-461-462-463-464-465-466-467-468-469-470-471-472-473-474-475-476-477-478-479-480-481-482-483-484-485-486-487-488-489-490-491-492-493-494-495-496-497-498-499-500-501-502-503-504-505-506-507-508-509-510-511-512-513-514-515-516-517-518-519-520-521-522-523-524-525-526-527-528-529-530-531-532-533-534-535-536-537-538-539-540-541-542-543-544-545-546-547-548-549-550-551-552-553-554-555-556-557-558-559-560-561-562-563-564-565-566-567-568-569-570-571-572-573-574-575-576-577-578-579-580-581-582-583-584-585-586-587-588-589-590-591-592-593-594-595-596-597-598-599-600-601-602-603-604-605-606-607-608-609-610-611-612-613-614-615-616-617-618-619-620-621-622-623-624-625-626-627-628-629-630-631-632-633-634-635-636-637-638-639-640-641-642-643-644-645-646-647-648-649-650-651-652-653-654-655-656-657-658-659-660-661-662-663-664-665-666-667-668-669-670-671-672-673-674-675-676-677-678-679-680-681-682-683-684-685-686-687-688-689-690-691-692-693-694-695-696-697-698-699-700-701-702-703-704-705-706-707-708-709-710-711-712-713-714-715-716-717-718-719-720-721-722-723-724-725-726-727-728-729-730-731-732-733-734-735-736-737-738-739-740-741-742-743-744-745-746-747-748-749-750-751-752-753-754-755-756-757-758-759-760-761-762-763-764-765-766-767-768-769-770-771-772-773-774-775-776-777-778-779-780-781-782-783-784-785-786-787-788-789-790-791-792-793-794-795-796-797-798-799-800-801-802-803-804-805-806-807-808-809-810-811-812-813-814-815-816-817-818-819-820-821-822-823-824-825-826-827-828-829-830-831-832-833-834-835-836-837-838-839-840-841-842-843-844-845-846-847-848-849-850-851-852-853-854-855-856-857-858-859-860-861-862-863-864-865-866-867-868-869-870-871-872-873-874-875-876-877-878-879-880-881-882-883-884-885-886-887-888-889-890-891-892-893-894-895-896-897-898-899-900-901-902-903-904-905-906-907-908-909-910-911-912-913-914-915-916-917-918-919-920-921-922-923-924-925-926-927-928-929-930-931-932-933-934-935-936-937-938-939-940-941-942-943-944-945-946-947-948-949-950-951-952-953-954-955-956-957-958-959-960-961-962-963-964-965-966-967-968-969-970-971-972-973-974-975-976-977-978-979-980-981-982-983-984-985-986-987-988-989-990-991-992-993-994-995-996-997-998-999-1000-1001-1002-1003-1004-1005-1006-1007-1008-1009-1010-1011-1012-1013-1014-1015-1016-1017-1018-1019-1020-1021-1022-1023-1024-1025-1026-1027-1028-1029-1030-1031-1032-1033-1034-1035-1036-1037-1038-1039-1040-1041-1042-1043-1044-1045-1046-1047-104

کتابخانه عمومی

رانوی فیروزه کن ایسات

شایجا ماند آبر و سحر

فکر میں کہیں طبیعت اور

جام لفظ شمس معنی شمس شرار

منع شان کرد و زاخت لاط خط

لوش شہزادہ شہر پرورش

شعری از لفظ بام اشعارش

۱۲۵۰

15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1041 1042 1043 1044 1045 1046 1047

٥٩

موم دل پہنچان منت سبک عطا گران کوہ وقار کاہ نقار دل رام

من خاطر شکا و شیرین گوتلخ شنو غفوکا رجرم در وطن در اول غریبان ساز

در میان ما و زباید
و این فقره من قبیل ضعف
تسبیح الصفاست انجی
نیز در این و در عجایب است
چنانچه هر کس که بفرستد
سبک عطا گردان از خود
نیز زوده اند و در جی که
نمی شود و الله اعلم
این فقره بر عکس گیرند
در همه فقرات که در طلب
و در غنی آن نیست سبک عطا
گردان و بسیار دیده و در
قانون فقره بود و در این خلاف
سبک من است گردان عطا از هر
گفت لفظ چنین بر عکس می افتد
که در گردان نام آورده و غرض
که در اینجا عبارت شارب
فصل نخستین نام فقره ۱۲
درین هم در دارم با خانه
داد و ۱۲

۱۵۰ این کتاب را از خط کلامی
برآورد و از خط کلامی
برآورد و از خط کلامی

معنی و تشبیہ بر سائرین ادبیاں رفت کی آنکہ اگر یوز را بہ زنجیر گ و پے

صد جا به کلینخ و انما بندند بهیست که بجلدی از جلد بیرون جهد دیگر اینکه ضعف و

۲۵ میخیزد و گویند که سر آن چمنخانه یا هفت شاخه سازند و در آنجا دست بردارند و از آن بند سازند ۱۳۴۷ هجری
ماتونی این اسپ لغایتی است که هنگام تصویرش هرگاه بر قلم نعرید

دست دهد و از پا در افتاده گردد و از بر زمین نقش بندد قسم برستی که درین سخنان

تکلف نیست و این طور سخنان تکلفی در خور برداشت و دریافت حوصله ما

وگر نه بغیش گران ترست که بار یکی برگردن تو انایان سخن هند ارباب

استعد اور صحبت کتابخانہ کہ مکان فیض الہی ست و کتب خانہ استادان

معنی آغنی شاگردان علی حضرت ظل الہی روزی باد تخصیص آنجا کہ ہمہ جا

رغایت و مناسبت مرغیست دیوان عدل و داد در ایوان مجلس شمس

نشاط در بستان میدارند و دیوان داری جو دو سخا در خزانه وغور سی فضل و

هنر در کتابخانه مقرر است فی الحقیقه غائب شدگانی که مغز خود را در پوست

کشیده کتاب نام نهاده تنگ رنم نشسته اند بمجنی از حاضران و مستفیدان

تعلیمانی که در باب شعر و شاعری شنیده شد از یاس اقتضای مقام و مست

مجلس اول در بیان احوال و حال

ای معنی و از ان که در کتب مذکور است
باران معنی توانا یا مالدار است
نقد و اینها را تا باب بیست و یکم
آمده و در اینجا یکی به یکی شرح داده

و این کتاب را به صاحب آن تقدیم می‌کنم و امیدوارم که در این کتاب به بعضی از احوال و مشایخ و عرفای این دیار و این زمانه آشنایی حاصل کند.

عمرانی
۱۷
مکتبہ

لودست یا بدست یافتن غالب شدن ای هرگاه قلم تصویر را بکشد مثال اتمول با قلم کشه قلم را بجز آنرا

二二二

۵۱
التمساح کتاب در بیان
انبار کردن انعام و سمن
انعام عام فصل اول
کودن توضیح و شرح
اجمال جمع کردن جمله
حساب نیکو کردن بیام
پیشین بیان و شرح
مختصر و اشارت به
در از و فرمان ای
فصل دوم در بیان
صفت و شرح و
غفلت و جلالت

بنای کلام و التماس اختتام و تفصیل و توضیح و اجمال
و ابهام و سنجیدگی عبارت و شوخی اشارت و حشمت معنی و جودت لفظ و چسبندگی
ربط و تنگ و ریزی حرف و کرسی نشینی ترکیب و بست قافیه و پشت
رویت و تلاش کیفیت و صافی سینه و پاکی زبان و عرق ریزی سعی و سحر خیزی
خواب و زاری حصول و در یوزه گری قبول و امثال اینها و خطبه کتابت و
که کس سرای جهان از ویرانه آوازه است مرقوم گردیده ^{لله الحمد} که همین تعلیمات
دیرینه سرری بر قیامت جوانی می نازم و باشه سواران این فن عثمان بر عثمان
می نازم و چه ترقی ازین زیاده خواهد بود که آفتاب تربیتش بر تو عافیت انداخته
خفائی را ظهور می ساخته و در نخل پیرایه گلزار ابراهیم ابن باز ملک نظامی است
که بعدیل و ابن باز است و در عشق زانو بر آوی اصل و سحرش دوش بدوش عجز
آری در شناساوری قطره بیازد موج و ریاست و در شناسائی ذره بسیر خورشید
جهان آری باد وجود شغل ملک در عایت احوال رعایا و شکر می بار جگست
کردنی یعنی استادی عالم برگردن گرفتن زحمت تربیت شاگردان

[illegible][illegible]

محقق است بافتن املی
هم فایده در شرح مصداق
در فعلی به چندان فتوح ادرا
دارد که باید در هر یک از این
فصلیات از شرح
فصلت شرح از شرح
و قافیه آوردن در شرح
اول ماص نصیر سلیمان
و خانان بارشاهان بین
و خانان و فتح کل تازی
نکست نصیر سلیمان
عربیت کل فارسی
محقق است شرح اصطلاح
محقق است از اصطلاح
لفظی از لغات

کبک و تیمور از سینه باز و شاهین انراخته بر درون مسعوده چنگل عقاب
 آتش است و بشیر دادن بره ناخن شیرستان شبانان بکون سوادش در
 دیوان بندگران نوشتن و بدخشان بجاصل سال نوگاه کشته بیاد و آدن برو
 ظالم زادگان گردیتی نشسته و ناخلفان رانکد بفرزند می برداشته
 تاشیم حسین مویش نسیم از دکن بختن نمی برد آهوان آن سرزمین لب
 بچرا نمیکشایند از نیکه حرف کم نکستی بر ناله نیاید اگر قرص زر از کان بخت
 بر نیاید خورشید را در نور شفق نهند و اگر در باگوهر شاهوار بر نیاید انبسیان
 را برین رخ برق کشته طراوت ابرهای سیراب شسته مزارع میوه داران شعله
 بر قهای جهان سوخته خرمن فتنه کاران آباد امهات سپردن نتایج
 در شفقت پدری و مادر می و طبایع دانه بر منند فرماندهی در فرمانبری
 روز و شب کان از لقب چشم براه است که زر چه مبلغ در کار و سال و ماه
 بحر اصدت گوش بر آواز که در چه مقدار در پله گرم ترانه و از زرو گوهر برشته
 بخیرید و لمار گنجینه باز کند آشته وعده را عدا بر وفا آید هم نداده

کبک و تیمور از سینه باز و شاهین انراخته بر درون مسعوده چنگل عقاب
 آتش است و بشیر دادن بره ناخن شیرستان شبانان بکون سوادش در
 دیوان بندگران نوشتن و بدخشان بجاصل سال نوگاه کشته بیاد و آدن برو
 ظالم زادگان گردیتی نشسته و ناخلفان رانکد بفرزند می برداشته
 تاشیم حسین مویش نسیم از دکن بختن نمی برد آهوان آن سرزمین لب
 بچرا نمیکشایند از نیکه حرف کم نکستی بر ناله نیاید اگر قرص زر از کان بخت
 بر نیاید خورشید را در نور شفق نهند و اگر در باگوهر شاهوار بر نیاید انبسیان
 را برین رخ برق کشته طراوت ابرهای سیراب شسته مزارع میوه داران شعله
 بر قهای جهان سوخته خرمن فتنه کاران آباد امهات سپردن نتایج
 در شفقت پدری و مادر می و طبایع دانه بر منند فرماندهی در فرمانبری
 روز و شب کان از لقب چشم براه است که زر چه مبلغ در کار و سال و ماه
 بحر اصدت گوش بر آواز که در چه مقدار در پله گرم ترانه و از زرو گوهر برشته
 بخیرید و لمار گنجینه باز کند آشته وعده را عدا بر وفا آید هم نداده

کبک و تیمور از سینه باز و شاهین انراخته بر درون مسعوده چنگل عقاب
 آتش است و بشیر دادن بره ناخن شیرستان شبانان بکون سوادش در
 دیوان بندگران نوشتن و بدخشان بجاصل سال نوگاه کشته بیاد و آدن برو
 ظالم زادگان گردیتی نشسته و ناخلفان رانکد بفرزند می برداشته
 تاشیم حسین مویش نسیم از دکن بختن نمی برد آهوان آن سرزمین لب
 بچرا نمیکشایند از نیکه حرف کم نکستی بر ناله نیاید اگر قرص زر از کان بخت
 بر نیاید خورشید را در نور شفق نهند و اگر در باگوهر شاهوار بر نیاید انبسیان
 را برین رخ برق کشته طراوت ابرهای سیراب شسته مزارع میوه داران شعله
 بر قهای جهان سوخته خرمن فتنه کاران آباد امهات سپردن نتایج
 در شفقت پدری و مادر می و طبایع دانه بر منند فرماندهی در فرمانبری
 روز و شب کان از لقب چشم براه است که زر چه مبلغ در کار و سال و ماه
 بحر اصدت گوش بر آواز که در چه مقدار در پله گرم ترانه و از زرو گوهر برشته
 بخیرید و لمار گنجینه باز کند آشته وعده را عدا بر وفا آید هم نداده

ارباب سیرت از وصف سیرتش سرایه اربابیت برده اند اهل
 صورت نیز بجزف صورتش سیرایه اربابیت میخواهند اینجا معذرت بجموع
 نیست صفت جمالش چراغ شبستان فکر باو تاراه بجائی توان بر و
 مطالع را طالع جهانگیر است که مشرق صفت آفتاب طلعتش گردیده
 و بیتی را بخت رعنا نیست که بر تشبیه سرو قاتش علم بر کشیده بیدار بختی
 که پیوسته از افسانه عارضش دیده را آب داده مردکش گردانش خورشید در
 خواب بر سر نهاده با فضل گر شبها مشعل خورشید میبود چون شمع تنگ بود بر

حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب

کشاوه بیرونے نوروز و عید
بپایش سایه از بالای شمشاد
ز حرفش گوش بر شک طبله شد
ز رنگش از غوان در غازه کار
سواد خط بهار گلشن
کس گزدونکه نوکن بردیش

خوشنشان بجای
 میفرستند و بن راز مصر
 اول برای علت تراری داد
 به جای معنی درست است
 بیان شیرین نقایح
 یکسره که لب از درواری
 در اندر ضاعت در شیرین
 آینه ای شیرین احوال
 خستید و چگونه احوال
 غنچه ان شهاب در شهاب
 از شیرین بزم شیرین
 لوی گویش بجای
 است ۱۲ است
 گویش سفید در غایت
 حاج غازه سنی است
 لوی مالند ۱۲ اب اس
 لوی و فوی نشین
 پیشین نشین
 دوست درنگ بزمی از دستان
 از دستان او دستان
 چون ترافوش بناید در لوی
 شیرین است

در اختیار گودش
 زان برگاه بان مقام
 تغییرش در کتب است
 مقام زان نیست ظاهر است
 مناسبه منقوش که باقایت
 مقام از بیجا ظاهر است
 او را بلند است که گاهی مقام
 حقیقی بنام ۱۲ مقام
 منقوش او فغان به منقوش
 درست شرح فغان بود
 مطالبان که کمال لیدر را
 محتاج است که در
 بختها و بسطین
 نامعلوم است ۱۲
 بخت اگر فغان عشق
 او صیبه است و در
 بنام ۱۲ است
 در کیفیت بزم بنام
 بکل شادمانه
 فلک است در آجال
 فلک است که بای فلک
 بزم بزم و در بزم
 در بزم

[illegible]

[illegible]

میں نے یہ دیکھا کہ

در این کتاب

فیضانِ سحرین بهم برآمیخته رنگ چهره سازد اهل معنی اگر بفتوای نصیحت

شاه است مهر و زلفی
 این نفره هم و خلی
 ساری ز اینجای نگار
 ارنگارند و سینه زلف
 مال بنده زلف از شاخ
 است که گوشت دست
 نعل دروغ شاه در پستی
 حاصل مغنی آنکه زندان

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

11. 11. 11.

[illegible]

و دوست که در کینه آرد
ببندد چنانچه بغی خندان صدا
در کینه کردن تابش شده
که یاد بود سکوت کویت
محو به صورت

پہوارہ صورت بہات

شماره اول

سید محمد علی

سید محمد رفیع

مروفتی
و نه ز نام
سلامت

و از پامی و هوی گویندگان صدائی در گیند افلاک نه چیده که اگر خاموش
شوند شنوندگان از استماع نغمه محروم گردند و از جوش و خروش سازندگان
درختان قهی بر نداشته که اگر با و از پامی نشیند بر گها از دستاکن فی بازمانند

رباعیات

از دوزخ پر بزرگ و نو گشته جهان

بیگانہ دل شدند غمناکے کہن

ماہ گوشہ لواحق عشرت افزاشہ اند

طفلی که بمجلس خود آمده است

شهر است که لاله گرم خوانند

کشف الہامی

نور و نور

درج گھر صوت و حد الشہ حمان

ما نغمه نورس آشنا گشته ایمان

در تن نه نم ترانه جان در گشت اند

مستشاران

بزرگ

در کتب معتبره

بسم سن عشق چون میزدید

سخن آرزو دارد که محبت تعمیر کشته کاخ خود بچرف شهر نور سپور در کام

وزبان خامه کند و از بیم دراز نفسی در مصالح بنائے کار آوردن کوتاهی

میکند اگر شهر و آری کل تعریف در آب نگیرد محله و آری از جهت نفع است

ازین هر که در این
نویسند
میکردند
بنده
وینا
نویسند

[illegible]

...

خضوع و بیعت
 است که احوال ایشان را
 شاهنامه و دیگر
 فصل از آن بیان است
 غنی است هر چه
 در این کتاب است
 و این کتاب
 هم بود که
 خاک بر سر
 احوال بود و از آن
 بعد از یک
 نایب سال

[illegible][illegible]

و انچه در این کتاب
از محمود بن محمد جمعیست فقام
بنویس اسطرلاب و اسطرلاب
صاحب این کتاب

از طرفین
از طرفین

<p>نزهی خاک پاک سعادت فزای</p> <p>نجمارش که بر سر مه بیند و جلا</p> <p>بگرویش صبا گشته نکست پذیر</p> <p>تیمم از آفتاب چنان تازه رو</p>	<p>که غلطه بران زراغ گردد هماره</p> <p>مقدم نشین ست بر توتیا</p> <p>ای بسقت گزین ۱۲</p> <p>تو گوئی نفس داده سرور و غیره</p> <p>که رود ارد آب حیات از وضو</p>
<p>لطافت هوائش دران درجه که اگر بر هوای خلدش ترجیح دهیم رضوان</p> <p>از هوای سخمنی تا بل تصدیق کند عاشقان که باینجا رستند از سیر هوا</p> <p>از باد سخن من که جان بخش است ۱۲</p> <p>یار خالی کرده ازین هوا پر کنند و تا هوای اینجا نشوند هوا</p> <p>کار شان</p> <p>خوب نگر و دهمه جا هوا پرستی عیب ست و اینجا هنر نظم</p>	<p>فشارند یک مشت صد جان چکد</p> <p>لطافت مشرف به تشریف او</p> <p>ز پروردگانش یکی اعتدال</p>
<p>هوائی که در آب حیوان چکد</p> <p>نفس روح پرور تعبیرت او</p> <p>از غیسوی دم حبش او شمال</p>	<p>آتش چون می از چهره دل گردد غم میشود نمیش از زمین تن بدل سبزه</p> <p>موی صحت میرودید ماهی سر چشیده اش اگر در آب بقا افتد</p>

از طرف مشرق و در وسط سبزه
آتش باد شرفی مشرق
از بندگی پنج دانه محقق که
بیشتر از اکثر اوقات با وجوب
موافق طبایع خارجی و
باد و بر بادیه از طرف مغرب
وزد و در مکره مذکور است
که صیابا بر لبست که از زیر
خوش خیزد در وقت صبح وزد
بابی لطیف و خلک نسبی
خوش حکما از آن بنگهد
عاشقان مل

بر روی این کتاب
 در روز جمعه ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز ۱۲۰۰
 در شهر تبریز

چون بر خود جبین از هجر جای افتد و میسج هرگاه بجلج تشکی خود برداخته و عکس
 آفتاب بود در آن انداخته آب خضر ازین هم خود را با دینجد که از گیس فی سبک کرد و

شود نوک متقب چو زین آب تر ز دل های عملین چنان رنگ شو نیار و کشید آن بر و گن آفتاب	ز نجات شود آب آب آب که رنگارگون گشته بهای جو از و عکس خود را بچندین جناب
-----------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------

سیر مانع و بوستان نصیحت همه پاران و دوستان

زمین سبزه زارش ز تراوش شبنم برنگی که باید از نو از رخ خالک و سپهر فیروزه

کمنه به نیشا پور برند و در سایه نسرنی انخوان تو ده بود کشته پشته یک چشم تر

شهری در خراسان معین فیروزه در هر دو آن دافع سیت ۱۲
 و بوداران سر و دعو غایبان کل پر در پیر یافته و آواز بر و از انداخته نفسا

از حکایت جام نرگس مست و نظرها از مشاهده گونه لاله رنگ بست از

تنومندی اشجار خزان لطمه خواری از بر مندی شایر بار و در خور دار مقنوی

درختان نادیده روی خزان ز نقل تحریر بهمان سرزمین	همه چون انما می سیران جوان فی سجده شکسته بر زمین
----------------------------------------------------	-----------------------------------------------------

در روز ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز ۱۲۰۰
 در شهر تبریز

۱۲۰۰
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۰

[illegible]

مقام اولیٰ در این کتاب

گل چنپه گیر و نهال از شمال	چو پروانه بر شمع آفتاب
بشاخ ابنه بر برگ خلطان بنابر	چو طوطی بر می و قفس کرده باز
نمالش چنان بگلش و دلربا	کز و سنگ بر سینه گوید هوا
بر قمارگی اینچنان بسف آب	که لغزید در سایه اش آفتاب
بدر زفته چینه از ابروی برگ	نم افتاد بر پشت و بر و برگ
بهر سوز و هفتانی صبح دم	خیابان خیابان هوا ارم
اگر شام در چاشت از خرمن	هوا صبحی و سبز با شبنمی
سرمای طوطی تنبهار ریش	یا یثبت ۱۲
	که میخوابد از سبزه و بر پای خوش

در این کتاب به توصیف تمام غایب
محل ملک بر سر زمین کونین عانی
نهای آب آن خان باغی
رشته که از نیاست طاعت
آفتاب در سایه او و نورش گشت
تنهایی ست از نو آفتاب

تاریخ ۱۲ شمس
۱۶
کتابخانه

ای درین منابر بود و در آن
بفرمان قضا جریان تخم فصاحت و بلاغت از عربستان و ترکستان
بود آن فضل و هنر از عراق و خراسان آورد وین خاک پاک کاشته اند
و از لطافت زمین و جوهر آب و هوا حاصل دلخواه برداشته یونان
اگر در آب نمی بود اکنون از تاب رشک در آتش می بود و ریاضی

۱۵ ایام
 ۱۶ ایام
 ۱۷ ایام
 ۱۸ ایام
 ۱۹ ایام
 ۲۰ ایام
 ۲۱ ایام
 ۲۲ ایام
 ۲۳ ایام
 ۲۴ ایام
 ۲۵ ایام
 ۲۶ ایام
 ۲۷ ایام
 ۲۸ ایام
 ۲۹ ایام
 ۳۰ ایام
 ۳۱ ایام
 ۳۲ ایام
 ۳۳ ایام
 ۳۴ ایام
 ۳۵ ایام
 ۳۶ ایام
 ۳۷ ایام
 ۳۸ ایام
 ۳۹ ایام
 ۴۰ ایام
 ۴۱ ایام
 ۴۲ ایام
 ۴۳ ایام
 ۴۴ ایام
 ۴۵ ایام
 ۴۶ ایام
 ۴۷ ایام
 ۴۸ ایام
 ۴۹ ایام
 ۵۰ ایام
 ۵۱ ایام
 ۵۲ ایام
 ۵۳ ایام
 ۵۴ ایام
 ۵۵ ایام
 ۵۶ ایام
 ۵۷ ایام
 ۵۸ ایام
 ۵۹ ایام
 ۶۰ ایام
 ۶۱ ایام
 ۶۲ ایام
 ۶۳ ایام
 ۶۴ ایام
 ۶۵ ایام
 ۶۶ ایام
 ۶۷ ایام
 ۶۸ ایام
 ۶۹ ایام
 ۷۰ ایام
 ۷۱ ایام
 ۷۲ ایام
 ۷۳ ایام
 ۷۴ ایام
 ۷۵ ایام
 ۷۶ ایام
 ۷۷ ایام
 ۷۸ ایام
 ۷۹ ایام
 ۸۰ ایام
 ۸۱ ایام
 ۸۲ ایام
 ۸۳ ایام
 ۸۴ ایام
 ۸۵ ایام
 ۸۶ ایام
 ۸۷ ایام
 ۸۸ ایام
 ۸۹ ایام
 ۹۰ ایام
 ۹۱ ایام
 ۹۲ ایام
 ۹۳ ایام
 ۹۴ ایام
 ۹۵ ایام
 ۹۶ ایام
 ۹۷ ایام
 ۹۸ ایام
 ۹۹ ایام
 ۱۰۰ ایام

از نجات درین شهر تسلی میباش
دریافتی صورت را در معنی میباش

شاه جهان

۱۰ اگر چه
 در دستهای این باشد
 که ز یاد و دل بیست و دین
 که ز یاد و دل بیست و دین
 که ز یاد و دل بیست و دین
 که ز یاد و دل بیست و دین

فراستایک بار چنین
چند بار ای ویا چنین
که خود بخود بیرون
نیزه سر خیزد و بکشد
سوال بفرمایید
که جواب می
از سوال لا جواب
بود که جواب
تا من میفرماید
از من میفرماید

جلی که از طفولیت در هر علم بیافت علم بود و کس فضائل تحصیل ملات
سعی و اهتمام را محال عرق پاک کردن نداده چنان بفرست و یک
در سحرکت قلم جلد نویسان شکسته رقم درست یافتن مضمون را
کاری بس سهل و امری بغایت آسان میدانند هنوز نفس در سینه پایی سخن
نیامده در می یابد که این ^{که چه} لفظ است و در بنای که ام معنی بکار خواهد رفت
از حاضر جوابش تیز بیا نان همه بکند بیانی معترف و از خرده گشیش بزرگ
خردان همه بنادانی خویش قائل در هنگام سوال بجوابی گاهی اگر اندک
تامل می نماید سبب این است که از هجوم ورود سخن نمیداند که اول بکدام
جواب لب بکشد ریاضت کشان علم ریاضی را تقریر شریف و منعم
انداخته از تقویم چهره با احکام رفته و آینده و حال پرداخته بر جوان
نطق حلاوت تنگ شکر نواله کام خنثی است و بمیزان تخمیش مناصف
کره ارض را تفاوت جبه و خردان باستقامت طبعش نظر محوز نگاهان
گویند و با نفاست خلقتش شریف ز رافت قماشان نور یار خوش

[illegible]

کون در وقت کون دور
 فارسی حساب یکا به معنی
 که پیش از آنکه در میان
 نفی و دیگر کلمات
 که معنی بیان
 کلمات است
 سخن کلام بیان
 که در آن کلمات
 آورده است

[illegible]

و فوراً رحم و اعطاف در محامد و اوصاف تکلفی کرده باشم و من درین

اندیشہ کہ ناگاہ جمعی از آگاهان نگویند کسیکه از عمر و شناسایی بیرون نیاید

چرا از اول بعجز اعتراف نماید لله الحمد که فراخور قدر و حالت خود مرتبت

ومنزلت یافته و شهنشاه قدردان چنانش از خاک بر گرفت که در

نور سپور از بام قصره کاش زین شستیان آسمان گردیده الوان

فیسع بنیانش در حساب بلند می بپایه که اگر بخار بخار مانع نمیشود

ابن فارس از بام نو که هم برآورده آن حضرت گفت کنایه بایش
 هند و فارس در بابا عیسی ۱۲۴

و بعد از پیش طافش نه به پنهان نیست که درازی سخن بگویند و در آن

سایه بپوشش اگر نشاند از رحمت پشت کاو زمین راستی سازد و زنی
ای حمیده در سج گردانده ۱۲

اینج بجز محیط دسی نیست
نگار سی و نه از نشت سکه

زناکار و دزدانست مفسدان نه بخایه محمد مراد امام

وخصه صاعه سار روک اگر دله ایط و ارشعه

و باقی در این کتاب است و در این کتاب است

[illegible]

۱. جامع عالمی تادیب سبیل پہلے
 ۲. بیجان بیگانہ جہاں اور ہم
 ۳. سنگدلی و غریب
 ۴. زہریلے خطرات و جان لیوا
 ۵. دوزخ و فحل جہنم اور جہنم
 ۶. جہنم و جہنم
 ۷. جہنم و جہنم
 ۸. جہنم و جہنم
 ۹. جہنم و جہنم
 ۱۰. جہنم و جہنم

[illegible]

توانی زی که بند درویشی مهربی در راحت افتاد و سینه ریشی
 یافته که مطلب خست و دانسته که مخاطب کیست شنو

ای ازین کلام من مقصود خلیف ۲ عمر ابوبکر حسن بنده است ۱۲

نہی شروع و نان طرازمی کہ از فطر کے بود در قلمزمی

سکون دل ز خیشر ملک اوست

وگرا آفتاب است از هیچ است
برای تو بر او آرام خاطر است ۱۲

حبیبی پیام دل شب زند

خوخلوت گزیده زبان بهر دست

رسایند در گریبانم به خم

که هم رنگ و بود و هم بوئی رنگ

که نازند از و لفظ و معنی بهم

که گم شده صد بار و در هر سخن

که در غیر وقتش تواند نمود

بمغز دل و جهان سخن در کشد

الحسين بن علي

ملک نام و ملک مخن ملک ویت

درین هر پنجست ۱۲
سخن گر لالی ست از مریح است

بته جری علی خمس لبایب زند

چونینما نند آسمان ساغرست

لب خنده بنهاد بر روی هم
ای موقوف داشته

نشان برور آینه دیده رنگ

ای واقع شود

ایمان تری نیست رو در سخن

مکمل و یا کفایت این است بود
که در این دو مورد سخن است

ای بکمال مشقت و کوشش

میرزا کا مال مشقت و تشدد سے ہوا

از صید و دل
کتابچه صید فیض هم در قضا کتابت
الحی یعنی هم در طایفه سیرت نام
که تشریح میکند و از تمام دول
میدان رسیده بگلان است
و این کتابت و اسباب آن خانه
در استان خراسان است
چنانچه در چشم و خیال و دست
پس سر بر روی او کشیده بود و می بیند
بماند

میرزا محمد علی خان
میرزا حسن خان
میرزا حسین خان
میرزا عباس خان
میرزا احمد خان
میرزا ابوالحسن خان

دستمال و دستمال
 درین تصویر است از صورت
 سرشیده او و چو از صورت
 اصل می تازد چو از صورت
 خود آن می تازد چو از صورت
 صورت او می تازد چو از صورت
 صورت او می تازد چو از صورت

نافه می نگارد و بوی مشک می شنوند و لاله می کار و درنگ می ورز و لاله
 تصویر خوبان خاطر فریب
 خلش برده در خار را انسان بکار
 گر افتانند مرغابیش بال و پر
 چو فلنغ زارایش گل نشست
 نه حیثش در آورده آن سحر فن
 پنجم خدام ملاجید و ذمینی که از ملاحات سخن و طلاوت اوانک
 و شکر را بر روی یک و یکر کشید و اختراع اوست نهال محتش
 ریشه در ولها و وایند و مختصر قبول عام بجهت خاصان رسانیده
 تاجر ملک است که کالای دشنامش را بنرخ و عامی خسرند
 و زرد های سرخ یسکنند تا ناسره می برند از رشک رنگینی حدش
 با قوت خر مهره است بخون خیسیده و در جنب شیرینی کلامش شاعران است
 یسیده کسی را که شور و شر این باشد معلوم است که نمک نظم تا خایت خواهد

از رخ افشان و تیر و دور
 درین تصویر است از صورت
 سرشیده او و چو از صورت
 اصل می تازد چو از صورت
 خود آن می تازد چو از صورت
 صورت او می تازد چو از صورت
 صورت او می تازد چو از صورت

نفی و عمل
 و بجز در این
 و بجز در این
 و بجز در این
 و بجز در این
 و بجز در این
 و بجز در این

خود را از آنکه ترتیب محروم و خارج نگردد و در طواف مقام
 ابراهیم بسفر حجاز از باب استطاعت را تا کید است و اینجا عکس
 بی استطاعتان را مبالغه است خریداری که معاینه اش از قیمت
 کمالا بیشتر است که دیده است مایه داری که جوی هنر را بخشن زر خرید
 است که کشیده است آئینه صیقل کن تا بخورشیدی در بغل نه
 بگ سبزی هم رسان تا بکشد سنگی برهنه زنده هر چه بزرگوار
 خود نشیند و تحشیش مشرف الا شعری متضمن خدمت خصمان که هر چه
 نمایان و پر غوغا باشد نادیده و ناشینده میکند از مصرع
 مروست چون نتازد صاحب دیده | بجوشش از وطن برآورد غریب
 می باش که در آتش بر چهره نشان و با بر نشین بر تقدیر یک کسی
 خود را از اکتساب بلل و جاه و علم و هنر نیازی ندید باید که کسب
 اخلاق حسن و صفات حمیده از سر قدم ساخته ^{نیازی ندارد} خیر باد
 خود را به افتد تا بداند که شوکت و حشمت و جاه و جاهل در چه درجه است

خود را از آنکه ترتیب محروم و خارج نگردد و در طواف مقام
 ابراهیم بسفر حجاز از باب استطاعت را تا کید است و اینجا عکس
 بی استطاعتان را مبالغه است خریداری که معاینه اش از قیمت
 کمالا بیشتر است که دیده است مایه داری که جوی هنر را بخشن زر خرید
 است که کشیده است آئینه صیقل کن تا بخورشیدی در بغل نه
 بگ سبزی هم رسان تا بکشد سنگی برهنه زنده هر چه بزرگوار
 خود نشیند و تحشیش مشرف الا شعری متضمن خدمت خصمان که هر چه
 نمایان و پر غوغا باشد نادیده و ناشینده میکند از مصرع
 مروست چون نتازد صاحب دیده | بجوشش از وطن برآورد غریب
 می باش که در آتش بر چهره نشان و با بر نشین بر تقدیر یک کسی
 خود را از اکتساب بلل و جاه و علم و هنر نیازی ندید باید که کسب
 اخلاق حسن و صفات حمیده از سر قدم ساخته ^{نیازی ندارد} خیر باد
 خود را به افتد تا بداند که شوکت و حشمت و جاه و جاهل در چه درجه است

خود را از آنکه ترتیب محروم و خارج نگردد و در طواف مقام
 ابراهیم بسفر حجاز از باب استطاعت را تا کید است و اینجا عکس
 بی استطاعتان را مبالغه است خریداری که معاینه اش از قیمت
 کمالا بیشتر است که دیده است مایه داری که جوی هنر را بخشن زر خرید
 است که کشیده است آئینه صیقل کن تا بخورشیدی در بغل نه
 بگ سبزی هم رسان تا بکشد سنگی برهنه زنده هر چه بزرگوار
 خود نشیند و تحشیش مشرف الا شعری متضمن خدمت خصمان که هر چه
 نمایان و پر غوغا باشد نادیده و ناشینده میکند از مصرع
 مروست چون نتازد صاحب دیده | بجوشش از وطن برآورد غریب
 می باش که در آتش بر چهره نشان و با بر نشین بر تقدیر یک کسی
 خود را از اکتساب بلل و جاه و علم و هنر نیازی ندید باید که کسب
 اخلاق حسن و صفات حمیده از سر قدم ساخته ^{نیازی ندارد} خیر باد
 خود را به افتد تا بداند که شوکت و حشمت و جاه و جاهل در چه درجه است

(Faint handwritten Persian script)

ادب و حیا و صبر و تحمل چه مرتبه روزی بتقریبی در علم و بردباری
 سخن میرفت که اگر پادشاهان بر داشت نمیداشتند ایشان را
 حق تعالی بر نمیداشت ما را بر خلق زیادتی از آن داده اند که زیاد
 کشیدن از ایشان پامی کم نداریم بسیاری تقصیر خردان خریدن آن کم
 مایگی بزرگیست و بالاخر آن فریه رستین خود نه از نا توانیست باید دید
 علاج درم میشود هیچ وقت نیست که ازین مقوله سخنان رساله سالانه گوید
 و کتاب را آنقدر ورق نیست که طبق غرض آن جوهر گردد و تمام عمر
 کسی زینها گوید همیشه در استدا بود اولی اختتام نماید باین عاظم کز دید
 تا درین مهال سرانجام پیدا میسر باین خلق برانهم غا و شاه باو

خاتمة الطبع

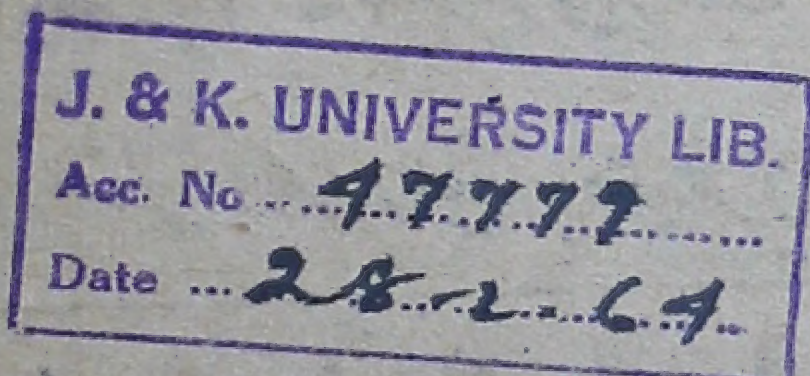
درین ایام فرخنده فرجام بهمین تائید شیراز بنده دفتر کائنات
و جامع اوراق کتاب موجودات + نشر نثری رفعت شعر شعری تهت
سفینه نازک خیالی مثال عدیم المثالی + با وی طریق نراکت انگیزی

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سید ملا محمد نور الدین ظہوری ترشیزی + کہ نبرد قائلق مضامینش
 بر نہ چرخ اشتہار ظہوری دارد + و مہر بلندی خیالاتش در شش حبت
 دنیا نوری + قصر معانی رفیعش لعلوی نرسیدہ کہ عنقای بلند پراز نیل
 گردش نگرویدہ + کند فکر ت بلند از گنگرہ استعارش در صحن باغی
 مراتب نارسائی + و دہم آسمان پیوند از کلخ نکانش بر زمین عجز
 در جہہ سائی + ہر کس از شائقان کیمیائی نسیمایش شاکلی + با وجود
 طبع چند بار رغبت طبع طالبان ہچنان باقی + بعد رفع غلاطین
 خواشی در مطبع فیض منبع نشی نو لکشور واقع کان پور بسرستی
 عالیجناب رائے بہادر نشی پراگ نراین صاحب دام اقبالہ مالک
 مطبع بار چہار دہم ماہ جون ۱۹۱۲ء تمام کامل نشی بگو اندیال صاحب
 عاقل عینت زیور طبع در پر کشید

خاتون الطبع ظہوری

کرم ۸۲



5: 774

